بسم الله الرحمان الرحيم

الله نور السماوات والارض مثل نوره كمشكواه فيها مصباح المصباح في زجاجه الزجاجه كانها كوكب دري يوقد من شجره مباركه زيتونه لا شرقيه ولاغربيه يكاد زيتها يضيءولولم تمسسه نار نور علي نور يهدي الله لنوره من يشاءويضرب الله الامثال للناس والله بكل شيءعليم

آيه‌ نور از عجائب‌ آيات‌ قرآن‌ است‌ اولا بدانيد كه‌ نور وظلمت‌ وياعلم‌ وعقل‌ وهر چيزي‌ كه‌ اسم‌ وصفت‌ پيدا كرده‌ تمامي‌ اين‌ اسماء وصفات‌ در ارتباط‌ با انسان‌ معني‌ پيدا مي‌كند كه‌ اگر انسان‌ نباشد لغت‌ ومعنائي‌ در عالم‌ پيدا نمي‌شود اسما ء وصفات‌ هميشه‌ بين‌ دوشخص‌ عالم‌ قابل‌ ظهور است‌ بين‌ خدا واشياء اسم‌ ومعني‌ قابل‌ ظهور نيست‌ اگر انسان‌ نبود خداسكوت‌ مطلق‌ بود زيرا كسي‌ نبود كه‌ با اوحرف‌ بزند دركتاب‌ كافي‌ از ائمه‌ اطهار نقل‌ است‌ كه‌ فرمودند بنا عبدالله‌ وبنا عرف‌ الله‌ لولانا ما عبد الله‌ لولانا ماعرف‌ الله‌ خداوند در اين‌ آيه‌ خودش‌ را به‌عنوان‌ نور آسمان‌ها وزمين‌ معرفي‌ مي‌كند وبراي‌ شناسائي‌ خودش‌ به‌نورانيت‌ نمونه‌ هائي‌ ذكرمي‌ كند

بعضي‌ فلاسفه‌ گفته‌اند نور السماوات‌ همان‌ نوروجوداست‌ يعني‌ حقيقت‌ خلق‌ وهستي‌ عالم‌ كه‌ اورا اصل‌ خلايق‌ وخلايق‌ را فرع‌ آن‌ مي‌دانند ومادربحث‌ها وكتاب‌هاي‌ خود ثابت‌ كرديم‌ كه‌ مبادي‌ خلق‌ غير از ذات‌ مقدس‌ خدا است‌ وجود خلايق‌ مانند خود آنها مخلوق‌ است‌ خدامبدء (اسم‌ مكان‌ )نيست‌ بلكه‌ مبدئ (اسم‌ فاعل‌است‌ ) آيه‌ نور در سوره‌ نور نور قرآن‌ شناخته‌ شده‌ اگرقرآن‌ وعالم‌ خلقت‌ را بخانه‌اي‌ تشبيه‌ كنيم‌آيه‌ نور چراغ‌ آن‌ خانه‌ است‌ با اين‌كه تمام‌ آيات‌ قرآن‌ نور است‌ آيه‌ نور ومصاديق‌ آن‌ نور آيات‌ است‌ مي‌توانيم‌ آيه‌ نوررا نور نور ونور چراغها ونور خورشيد وستارگان‌ بشناسيم‌ لذا گفته‌اند آيه‌ نور در سوره‌ نور نور ‌ قرآن‌ است‌ آيه‌ نور در سوره‌ نور امتيازاتي‌ مخصوص‌ بخود دارد كه‌ ساير آيات‌ نداردبه‌ همين‌ مناسبت‌ سوره‌ نوررا به‌ اين‌ آيه‌ نام‌ گذاري‌ كرده‌اند

لازم‌ است‌ در اطراف‌ نورانيت‌ آيه‌ نور بحث‌ كنيم‌ كه‌ چگونه‌ اين‌ آيه‌ چراغ‌ چراغها ونور نورها ونور خورشيد هاوستارها شناخته‌ شده‌ مگر نورهم‌ چراغ‌ لازم‌ داردآيابراي‌ يافتن‌خورشيد وستارها لازم‌ است چراغي‌ بدست‌ گيريم تا خورشيد وستاره را پيدا كنيم ‌خورشيدها وستارها خود بخود ديده‌ وشناخته‌ ميشوند چراغند چراغ‌ لازم‌ ندارند براي‌ جستن‌ شيئي‌ نوراني‌ نور لازم‌ نداريم‌ درخشند هاخودبخود ميدرخشند نور براي‌ پيدا كردن‌ اشياءتيره‌ وتاريك‌ است‌ نه‌ براي‌ جستن‌ اشياءنوراني‌ پس‌ چگونه‌ وچطور آيه‌ نور در سوره نور چراغ‌ چراغها وخورشيد خورشيدها شناخته‌ شده‌كه‌ براي‌ پيداكردن‌ خورشيد آسمان‌ چراغي‌ بنام‌ آيه‌ نور لازم‌ اسست‌ والا چراغهاي‌ نوراني‌ عالم‌ بدون‌ چراغي‌ درسوره‌نور قابل‌ كشف‌ نيست‌وشايد اين‌ مسئله‌ از عجايب‌ علم‌ باشد كه‌ چراغهاي‌ نوراني‌عالم‌ بوسيله‌ چراغي‌ در سوره‌ نور قابل‌ كشف‌ است‌ نه ‌اين‌ كه‌ خود بخود قابل‌ روءيت‌ باشد پس‌ دراين‌ جا مي‌پرسيم‌ چگونه‌ براي‌ پيدا كردن‌ خورشيدها وستارها چراغ‌ ديگري‌ بنام‌ آيه‌ نور در سوره نور لازم‌ است‌

در جواب‌ سؤالات‌ بالا ميگوئيم‌ نوريكه‌ انوار عالم‌ را بما نمايش مي دهد ‌ وخورشيد خورشيدها شناخته‌ ميشود نور علم‌ است‌ چراغهاي‌ عالم‌ بوسيله‌ چراغ‌ علم‌ قابل‌ رويت‌ است‌ بدون‌ علم‌ وعالم‌ ميليونها خورشيد ستاره‌ قابل‌ رؤيت‌ وشناسائي‌ نيست‌ وعالم‌ تاريك‌ مطلق‌ است‌ حضرت‌ زهرا س‌ در تعريف‌ فوت‌ پدرش‌ فرمودند اماالدنيا فبعدك‌ مظلمه‌ واما الآخره‌ فبنورك‌ مشرقه‌ پدر بزرگوارم‌ زندگي بعد از فوت توتاريك‌ است‌ ديگر چراغي‌ پيدا نميشود كه‌ حقيقت‌ عالم‌ وزندگيرا به‌ نمايش‌ در آورد خداوند متعال‌ هم‌ در سوره‌ شمس‌ آن‌ حضرت‌ را خورشد خورشيدها معرفي‌ ميكندوالشمس وضحيها برسول خدا تفسير شده بعد ازفوت‌ رسول‌ خدا مردم‌ در تاريكي‌ مطلق‌ كه‌ تاريكي‌ جهل‌ است‌ قرار گرفتند حق‌ وباطل‌ نشناختند نتوانستند وصي رسول خدارا به حقانيت وعلميت بشناسند در بسياري‌ از آيات‌ قرآن‌ طبق تفسير ائمه اطهار خداوند دوره‌ غيبت‌ امام‌ زمان‌ ع‌ را باكلمه‌ شب‌ تاريك‌ معرفي‌ ميكند وروز ظهور آن‌ حضرترا روز روشن‌ ميداند با اين‌ كه‌ غيبت‌ امام‌ زمان‌ يا فوت‌ رسول‌ خدا مربوط‌ به‌ روز روشن‌ وشب‌ تاريك‌ نيست‌ پيغمبر وامام‌ باشند يا نباشند روزها روشن‌ وشبها تاريك‌ است‌ تمامي‌ اين‌ آيات‌ كه‌ ميگويد بعد از فوت‌ پيغمر وغيبت‌ امام‌ عالم‌ تاريك‌ است‌ منظور تاريكي‌ جهل‌ وغروب‌ چراغ‌ علم‌ است‌

آنچه‌ بوسيله‌ علم‌ نمايش‌ پيدا ميكند چهار كلمه‌ است‌ كه‌ آنرا حكمت‌ مي‌نامند حكمت‌ علم‌ كامل‌ است‌ كه‌ باآن‌ مجهولي‌ در عالم‌ باقي‌ نميماند همه‌ چيز چنانكه‌ هست نمايش‌ پيدا ميكند وشناخته‌ ميشود وآن‌ چهار كلمه‌ در جواب‌ اين‌ سؤالات‌ است‌ كه‌ ميپرسي‌ من‌ الخالق‌ -بما يخلق‌ الخلق‌- كيف‌ يخلق‌ الخلايق‌ -لمايخلق‌ الخلايق‌-آفريننده عالم كيست با چه مصالحي خلايق را خلق ميكند برطبق چه هندسه اي خلق ميكند هدف خدا از خلق خلايق چيست جواب‌ كامل‌ اين‌ سؤالات‌ چهارگانه‌ علم‌ كامل‌ است‌ كه‌ خورشيد خورشيدها شناخته‌ ميشودمثلا اولين‌ حادثه‌ واولين‌ پديده‌ ايكه‌ در نظر شما نمايش‌ پيدا ميكند براي‌ شناخت‌ حقيقت‌آن‌ كه‌ مجهولي‌ در كار نباشد همين‌ سؤالات‌ مطرح‌ ميشوداولين‌ سؤال‌.مي پرسي من‌ احدث‌ هذه‌ الحادثه‌ چه‌ كسي‌ اين‌ حادثه‌ يااين‌ صنعت‌ را ايجاد كرد ‌ خدارا يا هركس‌ آنرا ساخته‌ معرفي‌مي كند سؤال‌ ديكر از علت‌ مادي‌ است‌ كه‌ مي‌پرسد با چه‌ چيزي‌ وبا چه‌ مصالح‌ وموادي‌ آنرا ساخته‌ درجواب‌ بايد مواد ومصالح‌ ساختماني‌ ذكر شود مثلا ازآب‌ وخاك‌ واملاح‌ ديگرسؤال‌ سوم‌ از كيفيت خلقت سوءال مي شود كيفيت‌ ساخت‌ وسازندگي‌ ويا هندسه‌ خلقت‌ درجواب‌ كيفيتها تعريف‌ ميشود سؤال‌ چهارم‌ علت‌ غائي‌ ونتيجه‌ نهائي‌ ذكرميشود ميپرسد به‌ چه‌ منظوري‌ انسانرا آفريد درجواب‌ علت‌ غائي‌ ذكر ميشود كه‌ مثلا خدا انسانرا باين‌ منظور ساخت‌ كه‌ همه‌ چيز رابشناسدواز هرچيزي‌ چنانكه‌ شايد وبايد استفاده‌كند جواب‌ اين‌ سؤالها چنانكه‌ گفته‌ شد ساده‌ نيست‌ جواب‌ مفصل‌ هرسؤالي‌ هفتاد من‌ كاغذ ميشود

كسانيكه‌ جواب‌ اين‌ سؤالات‌ را ميدانند نور انوارند يعني‌ همان‌ خورشيدي‌ هستند كه‌ با آن‌ . خورشيدها وستارهاشناخته‌ ميشوند پس‌ نور آيه‌ نور علم‌ خداوعلم‌ انسانها وهر علمي‌است كه‌ مايه‌ كشف‌ حقيقتها ميگردد مثلا ميگوئيم‌ جان‌ حيوانات‌ تاريك‌ است‌ بد وخوب‌ نمي‌فهمند حق‌ وباطل‌ نمي‌شناسند ظرف‌ مليونها سال‌ زندگي‌ آنهاكوچترين‌ تغييري‌ ننموده‌ است‌ زيرا خداوند چراغ‌ علم‌ در دل‌ آنها روشن‌ نكرده‌ وليكن‌ دردل‌ انسانها روشن‌ كرده‌ كه‌ با آن‌ بديهارا بشناسند حق‌ وباطل‌ بدانند زندگيهاي‌ بهتري‌ براي‌ خود بسازند دوست‌ ودشمن‌ بشناسند بلاها وخطرات‌ را از خود دور سازند پس‌ چراغ‌ علم‌ چراغي‌ است‌ كه‌ با آن‌ همه‌ چراغها شناخته‌ ميشود اگر علم‌ نباشندچهره‌ خور شيد وماه‌ تاريك‌ است‌ اگرعلم‌ نبود كسي‌ نمي‌دانست‌ تاريكي‌ وروشنائي‌ چه‌ معنائي‌ دارد دراينجا ثابت‌ ميشود كه‌ علم‌ خدا وعلم‌ انسانهاي‌كامل‌ وعلم‌ دانشمندان‌نوري‌ است‌ كه‌ بوسيله‌ آن‌ خورشيد وماه‌ وستاره‌ وانوار ديگر شناخته‌ ميشود پس‌ نور علم‌ كه‌ از خدا بانسان‌ ميرسد نوري‌ است‌ كه‌ تمامي‌ چراغهاي‌ عالم‌ را بنمايش‌ ميگذارد لذا امام‌ صادق‌ ع‌ جمله‌ الله‌ نور السماوات‌ والارض‌ را به‌ هادي‌ اهل‌ آسمان‌ وزمين‌ تفسير وتعريف‌ كرده‌ است‌ كه‌ خدا باعلم‌ خود تمامي‌ موجودات‌ را هدايت‌ ميكند پس‌ معناي‌ واقعي‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ غير ازمعناي‌ ظاهري ‌ آن‌ ميباشد اگر بظاهر تفسير شود يعني‌ همين‌ خورشيد وستارها خدايند با اين‌ كه‌ اين‌ انوار ظاهري‌ صنعت‌ خدا است كه‌ با نور علم‌ خود آنهارا ساخته‌ همه‌ اينها مخلوقندپرستش‌ آنها با پرستش‌ بتها فرقي‌ ندارد پس‌ اين‌ روشنائيها نميتوانند خداي‌ عالم‌ باشند خداهدايتگر آسمانها وزمين‌ است‌

هم‌ چنين‌ جملات‌ ديگر اين‌ آيه‌ چنان‌ ساده‌ است‌ كه‌ نمي‌توانيم‌ قرآن‌را بااين‌ معاني‌ ساده‌ يك‌ كتاب‌ علمي‌ بدانيم وبگوئيم‌ افراد مخصوصي‌ لازم‌ است‌ اين‌ كتاب‌ را بدانند وتفسير كنند زيرا به‌ معناي‌ ظاهرخود ازاول‌تا آخر يك‌ چراغ‌ فتيله‌ ايرا تعريف‌ ميكند كه‌ از روغن‌ زيتون‌ مايه‌وروشنائي‌ ميگيرد چه‌ طور ميشود خداي‌ عالم‌ كه‌ اين‌ همه‌ عظمت‌ آفريده‌ تمام‌ خلايق‌ رادر شعاع‌علم‌ وقدرت‌ خود اداره‌ ميكند با بيان‌ يك‌ چراغ‌ فتيله‌اي‌ خودرا يك‌ عالم‌ كامل‌ بداند لذا خداوند در آخر آيه‌ ميفرمايد كه‌ اين‌ آيه‌ حقايق‌ مكتوم‌ را باين‌ چراغ‌ فتيله‌اي‌ مثل‌ ميزند تا يك‌ معناي‌ابتدائي‌ در ذهن‌ انسانهاي‌ بدوي‌ تجسم‌ پيدا كندوبعد حقيقت‌ آنرا انسانهاي‌ پيشرفته‌ بشناسندچنانكه‌ مايك‌ دختر زيبارا بماه‌ تشبيه‌ ميكنيم‌ پس‌ لازم‌ است‌ نور اين‌آيه‌ را بشناسيم‌ كه‌ نور علم‌ است‌ وبعد مصاديق‌ كلمات‌ مشكوه‌ ومصباح‌را كه‌ انسانهاي‌ كاملند شناسائي‌ كنيم‌

اولا لازم‌ است‌ بدانيم‌ كه‌ انسان‌ در خلقت‌ وتجهيزات‌ وجودي‌ خود كاملترين ‌ مخلوقات‌است‌ كه‌ خداوند ميفرمايد لقد خلقنا الانسان‌ في‌ احسن‌ تقويم‌ خداوند متعال‌ بهتر وبالاتر از انسان‌ مخلوقي‌ نيافريده‌ دليل‌ برتري‌ انسان‌ بر ساير مخلوقات‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند فرشتگان‌ را كه‌ در خلقت‌ وتجانس‌ وتجرد بهترين‌ مخلوقاتند دراطاعت‌ انسان‌ قرار داده‌ وخداوند به‌ دليل‌ خلقت‌ انسان‌ خودرا تعريف‌ ميكند وبه‌ خود نشان‌ ومدال‌ برتري‌ ميدهد وبعد از بيان‌ خلقت‌ انسان‌ از نطفه‌ به‌ علقه‌ واز علقه‌ به‌مضغه‌ و عظام‌ وكسوت‌ گوشت‌ وپوست‌ ميگويد فتبارك‌ الله‌ احسن‌ الخالقين‌ خداي عالم موجودي بابركت وبهترين آفرينندگان است لذا فرشتگان‌ مامورميشوند كه‌ در خدمت‌ انسان‌ باشندنه‌ انسان‌ در خدمت‌ فرشتگان‌ از حضرت‌ امام‌ حسن‌ عسكري‌ ع‌ نقل‌ است‌ كه‌ فرمودند روح‌ القدس‌في‌ الجنان‌ الصاغوره‌ ذا ق‌ عن‌ حدائقنا الباكوره‌ يعني جبرائيل ثمرات علم ما آل محمد را چشيد وروح القدس شناخته شد

خداوند براي‌ نمايش‌ برتري‌ انسان‌ بر فرشتگان‌ آرايشي‌ بوجود آورد يك‌ معلومات‌ ساده‌ ايرا كه‌ آشنائي‌ به‌ اسماءاشياء موجود باشد به‌ مسابقه‌ گذاشت‌ به‌ فرشتگان‌ فرمود انبئوني‌ به‌ اسماء هائولاء ان‌ كنتم‌صادقين‌ في‌ ادعائكم‌ انتم‌ اولي‌ من‌ آدم‌ فعجزوا عن‌ ذالك‌ وقالوا لا علم‌ لنافقال‌ يا آدم‌ انبئهم‌ به‌ اسمائهم‌يعني شما فرشتگان كه ادعا داريد از آدم بهتريد اسم اين مخلوقاتي را كه مي بينيد بگوئيد آنها نتوانستند اسم مخلوقات را بيان كنند بعد آدم همه مخلوقات را تعريف كرد واين‌ جمله‌ هم‌كه‌ گفتند لاعلم‌ لنا زبان‌ حال‌ بود والا كسي‌ كه‌ ميداند عالم‌ نيست‌ به‌ همان‌ اندازه‌ عالم‌ است‌ آدم‌ اسماءمخلوقاترا توضيح‌ دادوثابت‌ شد كه‌ آدم‌ استاد فرشتگان‌ است‌ همين‌ طور دلائل‌ ديگري‌ داريم‌ كه‌ آدم‌ استاد فرشته‌ است‌ نه‌ فرشته‌ استاد آدم‌ اگر هم‌ جائي‌ خداوند فرشته‌را به‌ عنوان‌ معلم‌ معرفي‌مي‌ كند از باب‌ اين‌ است‌ كه‌ اسباب‌ وابزار تعليم‌ است‌ نه‌ معلم‌ مانند نيروي‌ برق‌ كه‌ علم‌ را در نوار ظبط‌ مكند نه‌ اينكه‌ درس‌ بدهد پس‌ انسان‌ بهترين‌ مخلوق‌ خداوند متعال‌ است‌ فقط‌ انسان‌ است‌ كه‌ مي‌تواند شاگرد خدا واولياءخدا باشد اين‌ قرآن‌ كه‌ كتاب‌ علمي‌ خداوند متعال‌ است‌ فقط‌ بر انسان‌ وبراي‌ آموزش‌ انسان‌ نازل‌ شده‌ آنجا كه‌ خودرا به‌ صورت‌ معلم‌ واستاد معرفي‌ مي‌كند مي‌گويد الرحمان‌ علم‌ االقرآن‌ فقط‌ انسان‌ را به‌ صورت‌ شاگرد معرفي‌ مي‌كند از ابتداي‌ خلقت‌ تا انتها پيغمبران‌ وامامان‌ به‌ صورت‌ معلم‌ شناخته‌ شده‌اند ساير مخلوقات‌ اسباب‌ وابزار دست‌ انسانند وبراي‌ انسان‌ خلق‌ شده‌اند همين‌ انسان‌ است‌ كه‌ در علم‌ وقدرت‌ جانشين‌ خدا ميشود خداوند همه‌ جا در قرآن‌ علم‌ انسان‌ را بنما‌ يش‌ ميگذارد ميفر مايد اني‌ جاعل‌ في‌ الارض‌ خليفه‌ انسان‌ فهرست‌ عالم‌ طبيعت‌ وروحانيت‌ است‌ از هرنوع‌ ماده‌ ايك‌ كه‌خدا در طبيعت‌ آفريده‌ نمونه‌اي‌ دروجود انسان‌ كار كذاشته‌ تا بتواند از طريق‌ اين‌ نمونه‌ با ان‌ نوع‌ مانند شير وببر وپلنگ‌ تماس‌پيدا كند واسرار طبيعت‌ انرا بشناسد وهم‌ چنين‌ از هر نوع‌ خاصيت‌وجودي‌ فرشتگان‌ دروجود انسان‌ نمونه‌اي‌ كار گذاشته‌ شده‌ تا بتواند بر آن‌ فرشته‌ حاكميت‌ پيداكند پس‌ انسان‌ از نظر روحي‌ وبدني‌ خلاصه‌ عالم‌ خلقت‌ است‌ بعلاوه‌ انسان‌ مجهز بعلم‌ وقدرت‌ خدا مي‌شود وبا اين‌ علم‌ وقدرت فوقيت‌ وجودي‌ بر ما سواي‌ وجود خدا داردبه‌ همين‌ منظور در آيه‌ نور خدا انسان‌ را نمونه‌نور خود معرفي‌ مي‌كند ومي‌ گويد اگر مي‌خواهيد خدارا بشناسيد انسانها ئيرا بشناسيد كه در علم‌ وحكمت‌ نمونه‌ خدا هستند مولا عليه‌ السلام‌ فرمود كه‌ اگر مردم‌ آيه‌ نوررا بدانند ائمه‌ اطهاررا مي‌شناسندوديگريرا به‌ جاي‌ آنها نمي‌نشانند

در اين‌آيه‌ خداوند براي‌ معرفي‌ هر امامي‌ جمله‌اي‌ كار ميبرد كه‌ آن‌ جمله نمايشگر وضعيت‌ وجودي‌ واجتماعي‌ او مي‌باشد در ابتداي‌ آيه‌ كه‌ خداوند خودرا بنورانيت‌ معرفي‌ ميكند موجوديت‌ علمي خودرا به‌ مشكوه‌ نور مثل‌ ميزند ميفرمايد مثل‌ نوره‌ كمشكوه‌ نمونه نور خدا مشكوه نور است

مشكوه نور حبابي را ميگويند كه در داخل آن چراغي روشن است ودر ظاهر نمايش ندارد لذا در بعضي روايات مشكوه به سينه حضرت محمد ص تفسير شده است كه سينه آنحضرت در داخل خيلي روشن ودر ظاهر نمايش ندارد نظر به اين كه در اين آيه شريفه چهارده معصوم ع معرفي شده اند وخداوند براي هر امامي جمله اي يا كلمه اي بكار برده است كه معرف وضعيت اجتماعي او ميباشد كلمه مشكوه بدلائلي قابل انطباق به وجود مبارك حضرت زهرا س ميباشد زيرا اولا خداوند متعال هر وقت معصومين ويا خمسه طيبه را معرفي مي كند تعريف خودرا به نام حضرت زهرا س شروع ميكند مانند حديث كساءكه وقتي فرشتگان از خدا مي پرسند اين پنج تن اهل كسوت الاهي چه كساني هستند خداوند تعريف را بنام فاطمه س شروع ميكند ميفرمايد هم فاطمه وابوها وبعلها وبنوها اين پنج تن فاطمه وپدرش وشوهرس وفرزندانش ميباشند لذا دراين آيه هم تعريف معصومين را بنام حضرت زهرا شروع كرده است وديگر اين كه حضرت زهراء گرچه از نظر علم ومقام و عصمت با معصومين ديگر برابر ويا نمره اي بالا تراست وليكن در ظاهر نمايشي ندارد در تعريف آن حضرت گفته اند المجهوله قدرا يعني قدر ومقامش ناشناخته مانده است ائمه اطهار با عناوين امامت ونبوت شناخته شده اند ولي آنحضرت عنواني كه نمايشكر مقام اوباشد ندارد مقام اودر فكر مومنين خالص نمايش دارد ديگر اين كه خداوند متعال هر وقت در آيات قرآن اورا تعريف ميكند به عنوان ظرفي تعريف ميكند كه مظروف آن علم خداوند متعال است همان طور كه مشكوه نور ظرف نور است در داخل وجود نوراني است عالم بما كان وما يكون است ودر ظاهر نمايش ندارد حضرت زهرا هم ظرف علم خداوند است كلمات ليله القدر وليله مباركه به وجود آن بزرگوار تاويل شده است وجود ان حضرت ظرف مقدرات الاهي است كه خداوند ميفرمايد فيها يفرق كل امر حكيم يعني مقدرات عالم شب قدر درحضور حضرت زهرا تنظيم ميشود وائمه اطهار آن حضرت را ام امامت دانسته اند يعني زهرا مادر امامت است نه تنها مادر مولد امام وفرموده اند لها امومه الائمه يعني مادر امامت است نه تنها مادر امام لذا مادري آن حضرت نسبت به همه امامها يكسان است همانطور كه مادر بلا فصل حسنين ع است مادر بلافصل ائمه ديگر وامام زمان هم هست نه اين كه امام زمان را نوه ويا نتيجه آن حضرت بدانيم زيرا هر امامي سرمايه امامت خودرا كه علم وحكمت است از ان حضرت دارد به اين مناسبت حضرت رسول هم ايشان را ام ابيها لقب داده اند پس آن حضرت ام العلوم وام الايمان است ام الانبياء وام المومنين واقعي است در هر ميداني كه كه علم وايمان به نمايش گذاشته ميشود حضرت زهرا س اول است تمامي افراد بشر كه بواقعيت خود در صحراي محشر نمايش پيدا مي كنند در تعريف ايشان گفته اند هي اول وافده علي الله تعالي الجنه يعني در صحراي محشر اولين كسيكه باب شفاعت وباب بهشت را افتتاح ميكند حضرت زهرا است پس حضرت زهرا در هر جلوه اي يك نمره از ديگران بيشتر دارد لذا ميگوئيم كلمه مشكوه در آيه نور انطباق كامل به وجود مبارك آن حضرت دارد

كسي نگويد از نظر اجتماعي ودر افكار مردم حضرت رسول اول شناخته شده پس اولين كلمه در آيه نور به آن حضرت منطبق ميشود جواب اين است كه حضرت رسول ازنظر علم وروحانيت وعلم وحكمت مجهول ترين افراد در ميان معصومين است كه مسلمانان نتوانستند اورابه علم وحكمت وعظمت بشناسند ونتوانستند به هدايت علم ومعرفت به آنحضرت ايمان بياورند عاقبت اكثريت بدون اين كه ايمان بياورند تسليم قدرت او شدند كه خداوند فرمود قل لم تومنوا ولاكن قولو اسلمنا يعني شما به اجبار تسليم قدرت شده ايد لذا هر نالايقي را به جاي پيغمبر نشاندند ولي هركس از ائمه اطاعت كرد روي علم وايمان اطاعت كرد ومردم فقط از مسير علم و معرفت ميتوانند به علم وعصمت حضرت زهرا اعتقاد پيدا كنند پس تناسب كلمه مشكواه به آن حضرت ا زا ئمه ديگر بيشتر است لذا خداوند اورا اولين نمونه علم خود معرفي نموده است وفرموده مثل نوره كمشكوه فيها مصباح در همين آيه هم خداوند اميت ومادري ايشان را نسبت به ائمه ديگر اثبات ميكند كه ميگويد چراغهاي هدايت در اين مشكواتند يعني مشكواه ظرف وجود مصابيح است واين همان معناي امومه الائمه است مصابيح ائمه اطهارند وحضرت زهرا ظرف آن مصابيح است

با اين دلائل روشن اولين مصباح بعد از مشكواه وجود مبارك حضرت رسول ااكرم هستند كه نهال اوليه شجره طيبه اسلام به حساب آمده اند حضرت هم در تعريف شجره طيبه فرمودند انا اصلها وعلي فرعها والحسنان ثمارها

لازم است بدانيم اصالت درظهور غير از اصالت در علم وحكمت است اساسا نمي توانيم بين معصومين از نظر علم وحكمت وايمان و نورانيت تفاوت قائل شويم همه آنها در انتهاي كمالندوگفته اند كلهم نور واحد جملات آيه نور مربوط به رشد اجتماعي شجره امامت در افكار مردم است كه هريك از آنها در نمايش اجتماعي خود وضعيت مخصوصي دارند مسلما نان تا توانستند امام حسن ع را ملامت كردند وبراي امام حسين ع گريستند معرفت مردم به امام زمان با اين كه غايب است از معرفت مردم زمان ائمه به ائمه بيشتر است با اين كه آنها ظاهر بودند وامام زمان غايب است كسي اورا نديده است پس جملات اين آيه مربوط به رشد امامت آنها در افكار مردم است هريك از معصومين به وسيله معصوم بعد از خود شناخته ميشود شهادت امام حسين حقانيت صلح امام حسن ع را روشن ساخت واين دو برادر پدرشان علي ع را بيشتر به حقانيت نمايش دادند وهمين طور ائمه بعد ائمه قبل را بهتر وبيشتر به حقانيت ونورانيت در افكار مردم جلوه مي دهند اگر تعليمات ائمه اطهار ومكتب ولايت نبود چهره رسول خدا ص به حقانيت شناخته نميشد در مكتب سني گري وبدعت هاي آنهارسول خدا با آن عظمت ووجاهتي كه در نزد خدا دارد قابل شناسائي نيست مكتبي كه سلام دادن به رسول خدارا بدعت ميداند چطور ميتوايد اطاعت رسول خدارا بجاي اطاعت خدا بداند كه خدا مي فرمايد من اطاع الرسول فقد اطاع الله پس ائمه با تعليمات خود رسول خدارا چنانكه شايسته اوبود در افكار مردم بنمايش گذاشتند واورا بعصمت وعظمت معرفي نمودند از اين جا است كه خداوند كلمه مصباح را كه اشاره به رسول خدا است بدون الف ولام تعريف ذكر ميكند ومصباح دوم را با الف ولام يعني مصباح اول درمصباح دوم قابل شناسائي است علي كه مصباح دوم است مصباح اول را جلوه مي دهد

مصباح دوم در آيه نور علي ابن ابيطالب ع است كه خداوند اورا به عنوان يك چراغ روشن گر حق وحقانيت معرفي مي كند آن بزرگوار حقيقتا ميزان حق وعدالت بود كه دوست ودشمن اعتراف به حقانيت وعدالت اودارند ودانشمندان علت شهادت اورا عدالت او دانسته اند وگفته اند قتله عدله شما دوسياست را از رسول خدا واميرع درنظر به گيريد تا تفاوت اين دو سياست وهدف سياست مدار آنرا بشناسيد دورقم بذل مال را از رسول خدا وامير المومنين در نظر بگيريد رسول خدا ص وقتي كه غنائم جنگ حنين را قسمت ميكرد خيلي با تفاوت تقسيم كرد ارقام بيشتر را به دشمنان خود كه اهل مكه بودند وتازه مسلمان بودند بخشيد از آن جمله بزرگ ترين رقم را به ابي سفيان داد ارقام كمتر وكوچكتري به انصار داد انصار به قرقر وسر وصد ا افتادند كه اهل مكه او را بيرون كردند به شهر ما هجرت كرد وبعد هم تا توانستند در مدينه با اوجنگيدند ما اهل مدينه اورا ياري كرديم اكنونكه بيت المال را بذل وبخشش ميكند ارقام بيشتر را به افراد معاند خود مي بخشد مخصوصا رقم بزرگترا به دشمن درجه يك خود ابي سفيان ميدهد معلوم ميشود خويشاوندان خودرا ازياران خود بيشتر دوست دارد وقتي رسول خدا سر وصداي آنهارا شنيد در جمع اهل مدينه حاضر شد بعد از سخنانيكه دل انصاررا نرمش داد فرمود آيا شما دوست نداريدكه اهل مكه با گوسفند وشتر به مكه برگردند وشما با رسول خدا به مدينه برگرديد انصار گريستند وعرض كردند ما ترا مي خواهيم يا رسول الله اين جا يك رقم بخشش بيت المال به وسيله رسول خدا واما وقتيكه مولي ع به خلافت انتخاب شد وبيت المال را به اختيار گرفت شبي كه دونفر ظاهرا ازبزرگان اسلام بنام طلحه وزبير براي عرض تبريك خدمت حضرت رسيدند كه مشغول حسابگري بيت المال بود فوري چرا غي را كه با نفت بيت المال ميسوخت عوض كرد وچراغ شخصي خودرا روشن نمود وقتي علت تعويض چراغ را پرسيدند فرمود تا حالا كه كار بيت المال مي كردم به خرج بيت المال بود والآن در پذيرائي شما كه كار شخصي است به خرج خو دم كار ميكنم آنها تعجب كردند كه چطور با يك چنين عدالتي ميتوانيم امتياز مخصوصي داشته باشيم از همانجا تصميم كرفتند كه با حضرتش به جنكند وجنگ جمل را راه انداختند فكر كنيد چقدر تفاوت بين اين دوعمل از دونفر حجت خدا ومعصوم قابل تصورا ست بخشش رسول خدا كه بزرگترين رقم بيت المالرا به دشمن خود مي بخشد وعمل امير ع كه از سوزانيدن قطره نفتي از بيت المال براي پذيرائي ميهمان خودمضايقه مي كند فاصله اين دو عمل از زمين تا آسمان است تنها چيزي كه اين دوعمل را به حق مر بوط ميكند حكمت ومصلحتي است كه در اين دوعمل خوابيده است كه ثابت ميكند هردو درراه رضاي خدا وترويج دين واقع شده است هدف رسول خدا از جنگ وجهادهائي كه درراه خدا دارد برطرف نمودن موانع نزول قرآن وظهور اسلام است زيرا كفار زمان ودشمنان مانع نزول قرآن واسلام در جوامع بشري هستند هرجا به بينند مسلماني نماز ميخواند يا قرآن قرائت ميكند اورا به باد كتك ميگيرند رسول خدا مامور شد تا بهر قيمتي با جنگ وجهاديا بذل وبخشش مال ويا حسن اخلاق ورفتار موانع ظهور اسلام را از پيش پا بردارد وچنان ديني در اختيار مردم قرار دهد كه هر كس طالب دنيا ويا آخرت باشد دين را مزاحم خود نداند وبداند كه دين اسلام مانع تكامل مادي ومعنوي كسي نيست بلكه به مردم آزادي مطلق ميدهد وبر طرف شدن اين موانع گاهي با جنگ وجهاد است وگاهي با خدمت واحسان كه فرمود من براي تنزيل قرآن جنگيدم يعني هدفم از جنگها اين بود كه موانع نزول قرآن از پيش پا برداشته شود واما هدف مولي ع در خدمات وجنگ وجهاد خودنشان دادن عدالت ومساوات اسلام است تا اختلافات طبقاتي را برطرف كند و مردم را يك طبقه درراه تكامل ايجاد زندگي بهشتي وتمدن علمي واخلاقي قرار دهد پس عمل هردو حجت خدا از بخشش ومضايقه . در راه ترويج دين خدا احياي حقيقت وعدالت است در اين رابطه رسول خدا فرمود جنگهاي من براي تنزيل قرآن بود وبعد ازمن علي براي تاويل قرآن ميجنگد يعني من جنگيدم تا مكتب قرآن را بروي مردم باز كنم وعلي ع ميجنگد تا معناي قرآن را به مردم تعليم دهد

كلمه چهارم در آيه نور كه قابل انطباق به امام حسن مجتبي ع است كلمه المصباح في زجاجه است يعني چراغ نوراني وجود علي ع در شيشه وجود حضرت مجتبي جلوه ميكند اين كلمه از عجايب لطايف قرآن مجيد است اين آيه شريفه در زماني ومكاني نازل شده كه چراغ فتيله اي بالامپ شيشه اي در عالم يا مخصوصا در سرزمين عربستان وجود نداشته وكسي آشنا به يك چنين چراغي نبوده است مثل اين كه خداوند در اين آيه چراغسازي هم به بندگان مي آموزد خداوند چراغهاي نوراني علم وحكمت را به چراغ فتيله اي تشبيه ميكند كه از لوله شيشه اي بيشتر روشنائي داده ونور خودرا متعادل در اطراف پخش ميكند بدون اينكه دودي داشته باشد وقتي فتيله چراغ ياچراغ برق در لوله اي از شيشه قرار ميگيرد بدون توليد دود وسوختگي روشنائي بيشتر دارد ونور خودرا متعادل در آطراف پخش ميكند خداوند سازمان دعوت اسلام وقرآن را به وسيله رسول اكرم ومولي ع به چراغي تشبيه ميكند كه تابش نورش در افكار ضعيف است ومرد م روشن نيستند كه قضاوت درستي در تعريف آن دو بزرگوار داشته باشندافكار زمان آنقدر مولي ع را تنزل دادكه اورا با معايه برابرويا نازل تر دانست وبالاخره مسلمانان با رد وايرادهاي بيجا وخلاف حقيقت جذب معاويه شدند وآن حضرت را كنار گذاشتند آن چنان غربت وتنهائي اورا فرا گرفت كه مرگ خودرا از خدا تقاضا كرد وبجاي آخ واخ نمودن از ضربت ابن ملجم فزت ورب الكعبه سرود حضرت مجتبي ع كه به بي وفائي مردم اگاهي كامل داشت طبق وصيت آن حضرت زمام امر اسلام را به عهده گرفت صبح روز بيست وسوم رمضان كه از دفن پدر بزرگوارش فارغ شد ابتدا به عبد الله بن عباس دستور داد در مسجد كوفه بالاي منبر برود وبعد از اعلام شهادت آن حضرت به مردم اعلام كند كه ديشب علي ع ازدنيا رفت وبعد از خود جانشين معين كرد اگر شما مردم اورا دوست داريد وبه او بيعت ميكنيد به طرف شما بيايد والا كسي حاكم بر ديگري نيست عبدالله بن عباس كه سفارش آن حضرت را به مردم ابلاغ كرد همه يك صدا فرياد زدند ليخرج الينا فما احبه علينايعني چقدر زياد اورا دوست داريم بيايد حاكم بر ما باشد مردم يك جا بدون اختلاف به اوبيعت نمودند حضرت بيعت آنهارا به اين شرط قبول كرد كه باهركس به جنگد مردم با اوبه جنگند وبا هركس صلح كند مردم با او صلح كنند مردم با قبول اين شرط بيعت كردند ساواك معاويه هم همه جا بودند اخباررا به معاويه ميرسانيدندحضرت در كوفه اول كاري كه انجام داد اين بود كه حقوق ارتشيان را دو برابركرد مردم دلگرم و آماده جهاد شدند دستور داد جهاد گران در لشكر گاه جمع شدند گفته اند حدود چهل هزار نفر جمع شدند ابتدا آن حضرت دوازده هزار نفر به فرماندهي عبيد الله بن عباس به طرف ميدان جنگ روانه كرد معاويه پول زيادي براي ابن عباس فرستاد وباو قول داد كه اگر امام حسن را رها كند به طرف معاويه برود پول بيشتري به او خواهد داد ابن عباس نصف شبي لشكر را رها كرد بطرف معاويه گريخت فردا صبح كه لشكر. خودرا بدون رهبر ديدند گرفتار ضعف اراده وسستي شدند از داخل كوفه هم بعضي كه سست عنصر بودند براي معاويه مينوشتند كه روز جنگ به اوملحق ميشوند معاويه هم آن نامه هارا براي امام ميفرستاد كه به بين ياران تو بي وفا هستند ترا قبول ندارند صلح نامه بدون امضا فرستاد كه هر شرط وقراري كه دوست داري دراين نامه بنويس من قبول دارم امر مسلمانان را بمن واگذار كن وهر روز تررچي هاي معاويه يكي از طرفداران سر سخت امام را كه ميشناخت ترر ميكرد اهل كوفه هم سست عنصري وبيوفائي خودرا در زمان حضرت امير ع بنمايش گذاشته بودند معاويه ميدانست كه امام ياران وفاداري هم در ميدان جنگ دارد كه طالب شهادتند تا پاي جان ايستاده امام را ياري ميكنند از جنگ با امام ميتر سيد پي در پي نامه وقاصد ميفرستاد از امام تقاضا ميكرد صلح وسازش را با هرشرطي كه دوست دارد بپذيرد امام هم فكر ميكرد كه اگر بااين لشكر سست عنصر بي وفا وارد ميدان جنگ شود بي وفايان به معاويه ملحق شده وزمينه شكست كاملا فراهم است واگر معاويه با قهر وغلبه بر اوضاع مسلط شود تمامي دوستان وفادار وفداكار امام را ومخصوصا بني هاشم را قتل عام ميكند وامام حسن وامام حسين را به قتل ميرساند كه اين قتل عام وتسلط بلا منازع فاجعه بزرگي براي اسلام خواهد بود صلاح در اين بود وامام هم صلاح اسلام و مسلمانانرا در اين دانست كه كه بعد از نمايش قدرت صلح پيشنهادي معاويه را به پذيرد تقدير تربيتي خداوند متعال هم بر اين است كه اين فريفتگان معاويه ودنيا پرستان را به معاويه واگذار كند تا مزه بيوفائي خود وخيانت به امام را به چشند وبعد ازان كه زير چكمه بني اميه له شدند وطعم ظلم ظالم را چشيدند يا با توبه گرايش به حق پيدا مي كنند كه چقدر خوب است مصيبتي كه انسان را بدايره توبه وايمان بكشاند واگر هم توبه نكردند كه مستحق عذاب جهنمند واكنونكه تقدير تربيتي خداوند متعال در اين است كه فريفتگان دنيا رابه دنيا بسپارد پس با دلائل رو شن عقلي وسياست اجتماعي كه نشانگر حاكميت معاويه است مصالحه با شرايط معهود از تسلط اوبا قهر وغلبه بهتر است كه هيچ مانعي سر راه ظلم وجنايت او نباشد لذا اين صلح مبارك بزرگ ترين عاملي بود كه بدنه اسلام وخون بني هاشم ودوستان ائمه را كه عامل بقاءمكتب اسلام بودند حفظ كرد در مسير اين صلح مبارك دين اسلام وپرچم داران واقعي آن توانستند به سير خود ادامه دهند تاروزي كه شجره اسلام وقرآن به ثمر بنشيند گرچه اين صلح براي شخص امام مصيبت بزرگي بود كه دوست ودشمن تا توانستند آنحضرترا ملامت كردند راستي هم هيجيك از ائمه اطهار گرفتار چنان مصيبت بزرگي نشده بودند كه آن بزرگوار مبتلا شد دوست و دشمن اورا ملامت كنند وزخم زبان بزنند ائمه ديگر اگر دشمنان مزاحمي داشتند دوستان ملايمي هم داشتند كه زخم زبان دشمنان را با دوستي خود معالجه مي كردند ولي اذيت وآزار حضرت مجتبي ع از دوستان نادان بيشتر بود تا دشمنان . فشار افكار به ميزاني بود كه امام حسين هم جرئت نمي كرد متظاهر به صحت عمل برادر باشد از او خواهش كردند به خيمه برادر برود واورا از اين كار باز دارد حضرت به خيمه برادر رفت وبعد از ربع ساعتي برگشت وگفت از خود تعجب ميكنم كه مي خواهم امام را راهنمائي كنم او مرا هدايت ميكند گفتم چرا امر خلافت را به معاويه واگذاشتي جواب داد كه پدرت بيست وپنج سال اين امر را به ديگران واگذار كرد اگر ياور داشتم مي جنگيدم ولاكن آنها به شخصي كه از من بالاتر بود بي وفائي كردند چطور با من وفادار خواهند بود همين جا آزمايش عظيمي براي اين دوامام به وجود آمد كه جز اآمام كسي نمي تواند استقامت كند تمام كساني از صلح امام حسن ع ناراضي بودند به امام حسين مراجعه كردند كه ما به تو بيعت مي كنيم درست وضعيتي به وجود آمد كه تاج وتخت نقد وآماده از امام حسن ع سلب شده تحويل امام حسين ع گردد تا آنروز در ميان انبيا واولياء كسي پيدا نشده كه براي مصلحت دين وجامعه از رياست نقد وآماده بگذرد همه كس كشته شدن را بر تسلط دشمن ترجيح ميدهند فقط اين دو برادر قهرمان اين ميدان شدند امام حسين بمردم فرمود پدرم مي دانست كه من جنگجو يم وبرادرم صلح جو ميباشد در عين حال برادرم را انتخاب كرد ومن نمي توانم با دو امام يعني پدرم وبرادرم مخالفت كنم در هرصورت امام مجتبي طبق شرايطي خلافت را به معاويه وگذار كرد واورا در مراقبت شديد قرار داد كه اگر دست از پا خطا كند امام عليه او قيام ميكند از اين صلح ها وقبول شهادتها معلوم ميشود كه چگونه پيشوايان معصوم از جان ومال وعزت وآبروي خود در راه حفظ اسلام مي گذرند بايد دانست كه حضرت مجتبي بزرگ ترين مظهر صبر وحلم درراه خدا واسلام بود پس اين صلح وبعد ازآن شهادت امام حسين ع تمامي تهمتها كه جامعه به آن مبتلا بودند از چهره نوراني خمسه طيبه بر طرف نمود و آنهارا مانند خورشيد در فضاي افكار بشريت به نمايش گذاشت به دليل همين فدا كاري عجيب است كه خداوند اين دوبرادر را سيد جوانان بهشت قرار داد كه فرمودند الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنه زيرا كل بشريت به بركت جنگ وصلح اين دوامام ع به زندگي بهشت كشيده ميشوند به جز همانها كه فرمود ثم لننزعن من كل شيعه ايهم اشد علي الرحمان عتيا يعني از هر گروهي بد ترين آنهارا در جهنم حبس مي كنيم

زجاجه دوم در اين آيه شريفه قابل انطباق به وجود مبارك حضرت سيد الشهداع است كه با الف ولام تعريف ذكر شده يعني وجود مبارك حضرت مجتبي در شهادت نوراني امام حسين ع جلوه كامل پيدا ميكند واورا به علم وسياست وحقانيت كامل در افكار وانظار جلوه ميدهد تمامي مسلمانان ومخصوصا اهل عراق كه بر صلح امام مجتبي رد وايراد دا شتند بعد ازمرگ معاويه به امام حسين ع نامه نوشتند كه بداد ما برس ومارا از مظالم بني اميه نجات بده امام ع چاره اي به جز اجابت آنها نداشت ابتدا به كيفيتي حركت خود را از مدينه به طرف كربلا ترتيب داد كه تمامي مسلمانان به قيام وشخصيت او آشنائي كامل پيدا كردند وقتي كه در مدينه در مضيقه وفشار قرار گرفت كه يا به يزيد بيعت كند يا كشته شود شبانه ومخفيانه از انظار وافكار از مدينه به سوي مكه حركت نمود تا در مكه وايام حج وضعيت زمان وحقانيت خودرا به مردم بنماياند وآنهارا به وظايف اجتماعي خود آشنا نمايد ماههاي شعبان ورمضان تا اوائل ذيحجه در مكه سكونت فرمود وبا سخنرانيهاي متفاوت ومختلف مصائبي كه ايام حكومت معاويه بر مردم واهل بيت عصمت ودوستان آنها گذشته بود به مردم ياد آوري كرد وآنهارا آگاه كرد كه چگونه دين مقدس اسلام ملعبه بني اميه واقع شده وسنن اسلامي متروك ومقهور گرديده ودر سخنرانيها فرمود واني اخاف ان يندرس هذا الدين ميترسم دين رسول خدا بكلي مندرس وكهنه گردد در اين مدت كاملا فضاحت ومظالم بني اميه را آشكار ساخت درست وضعيت بني هاشم وبني اميه در افكار مردم به صورت شب تاريك وروز روشن جلوه كرد مسلمانان بني اميه را با سابقه ايكه از آنها در زمان رسول خدا وخلفا ومولي امير الموء منين ومظالم معاويه بعد از صلح امام حسن ع داشتند مانند شب تاريك ظلماني وبني هاشم ومخصوصا خمسه طيبه ع را مانند روز روشن دانستند آن حضرت با سياست حكيمانه ومدبرانه خود در حالي حادثه كربلا را بوجود آوردند كه چهره بني اميه بازشتي و سياهي نمايان شده وچهره بني هاشم ومخصوصا خمسه طيبه با حسن سابقه ونورانيت قلوب مسلمانان را جلب وجذب نموده بود حضرت در مسير حركت بسوي كربلا با يك نفر از اهل كوفه روبرو شد به او فرمود ما ورائك از كوفه چه خبر عرض كرد القلوب لك والسيوف عليك يعني دلها با شما آل محمد وشمشير ها عليه شما ميباشد با اين وضعيت كه دلها وعقيده ها مجذوب آن حضرت است بسوي كربلا راه افتاد وفاجعه عاشورا را بوجود آورد وبراي هميشه كافر وظالم را از دايره محبوبيت انسانها خارج نموده بدايره مبغوضيت كشانيد تا عاقبت سلطنت جهاني وبشري امام زمان بر اساس همين محبويت ومبغوضيت به جود آيد وبشريت از ظلم ظالم نجات يابد وبزندگي بهشتي نائل گردد پس آن بزرگوار باعلم وعمل وبا سياست خود چنان بود كه جدش رسول خدا فرمود ان الحسين مصباح الدجي وسفينه النجات حسين من چراغ تاريكيهاي جهل وناداني وكشتي نجات اهل عالم از مهالك دنيا وآخرت است پس آن بزرگوار در آيه زجاجه نوراني دوم است كه در مقابل زجاجه اول با الف ولام تعريف بيان شده است

كلمه ششم در آيه نور كلمه كوكب است كه در تعريف امام چهارم حضرت زين العابدين ايراد شده است موقعيت ائمه اطهار در افكار اهل عالم مانند خورشيدي است كه در داخل ابر ها وگاز ها ودود ودلخها طلوع ميكند نور خودرا از داخل پردهاوخرافه ها به طور ضعيف بر دلها وافكار مي تاباند هر چه بالا مي آيد روشن ترمي گردد تاعاقبت به صورت خورشيد جهان بشريت را از اولين وآخرين روشن نموده وحاكميت دين خدارا بر اولين وآخرين از هبوط آدم تا قيام قائم داير ميگرداند در معرفي اين وضعيت خداوند متعال ظهور امام زمان ع را تعريف ميكند وميفرمايد اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت آنگاه كه خورشيد ولايت وچهره نوراني امام دومرتبه بعد از رسول خدا طالع گردد ستاره هاي علم ودانش دنيائي رونق خودرا از دست بدهند ودر شعاع لطف خدا وائمه اطهار قرار گيرنددر آيه ديگر مي فرمايد واشرقت الارض بنور ربها با ظهور آنحضرت تمام كره زمين وزندگي بشرت از اولين وآخرين روشن ميگردد تكوير شمش به دليل آيه يكور الليل علي النهار ويكور النهار علي الليل طلوع دو باره خورشيد است نه معناي تاريكي خورشيد

اين خورشيد نوراني كه باقيام حضرت رسول اگرم از لابلاي دودهاوخرافه ها ي جاهليت طلوع نمودكم كم باعلم وعمل هر امامي بنورانيت علم ودانش روشن تر وروشن تر شد تا بعد از عاشورا به وسيله امام چهارم ع در آسمان فضاي افكار بالاوبا لا رفت وبا كوكبه وجلال مخصوص به خود نمايش پيداكرد وافكار بشريت را به خود متوجه ساخت جامعه ايكه معاصر خمسه طيبه بودند معرفت به آنها نداشتند كه آنهارا از خودشان وديگران بالاتر بدانند وبراي آنها احترام قائل شوند وليكن بعد از تمام شدن سرنوشت آنها وبعد از عا شورا مردم آنهارا به عظمت شناختند وحساب آنهارا از خودشان وديگران جدا دانستند پيغمبر وائمه را بهترين انسانها وزمامداران زمان را بدترين آدمها دانستند وديگران را متوسط شناختند لذا ائمه اطهار بعد از عاشورا در افكار مردم جلال وشكوه پيدا كردند يكي از نمونه هاي شكوه ائمه در افكار مردم داستان ذيل است كه براي شما نقل ميشود

هشام ابن عبد الملك خليفه زمان وارد مسجد الحرام شد براي استلام بطرف حجر الاسود رفت با اين كه سلطان وقت بود كسي به او اعتنا نكرد مردم بكار خود مشغول بودند وخليفه پيش خود خجل بود كه چرا مردم به او اعتنا نكرده اند در اين موقع امام چهارم ع وارد مسجد شد وبراي استلام به طرف حجر الاسود رفت تا مردم اورا ديدند با سلام وصلوات كنار ايستادند وكوچه دادند تااستلام كند هشام كه اين كوكبه وجلال را مشاهده كرد با اين كه حضرت را ميشناخت از اطرافيان پرسيد اين آقا كيست در اين جا فرزدق شاعر فوري اشعاري در مدح آن حضرت سرود كه اين آقا كسي است كه حرم وكعبه وبطحاء اورا ميشناسند از خوانواده اي است كه هركس نام آنهارا ميشنود صلوات مي فرستد خوانواده اي كه دوستي آنها ايمان ودشمني آنها كفر است هر وقت نام نيكان برده ميشود آنها اصلند همه جا در برابر خواهشها وسئوالات مثبتندجواب منفي ندارند مردم بايد در نماز بر آنها صلوات بفرستند اگر تو اورا نميشناسي ضرري به حال اوندارد اوپسر فاطمه زهرا است كه بوسيله جد اونبوت ختم شده وكمال يافته است همين طور فرزدق اهل بيت را مدح وستايش كرد وخليفه از شدت حسد آتش گرفته بود دستور داد فرزدق شاعررا زنداني كردند پس آن بزرگوار با كوكبه اسلام وقرآن در آسمان افكار مردم جلوه ميكند هروقت مردم به اونگاه ميكنند در فضاي علم وايمان اورا هم چون ستاره اي بحال تسليم وسجده ميبينند صحيفه سجاديه كه يادگار علمي وعملي آن حضرت است اخت القرآن شناخته شده گفته اند نهج البلا غه اخ القرآن وصحيفه سجاديه اخت القرآن است همان طور كه دانشمندان از آوردن كتابي مانند قرآن عاجزند از آوردن كتابي مانند نهج البلاغه وصحيفه سجاديه هم عاجزند اين دوكتاب هم مانند قرآن از نظر بيان علوم وحقايق واز نظرابيات و ادبيات معجزه است وقابل رقابت نيست پس آن بزرگوار مانند كواكب در آسمان افكار ميدرخشد ستاره هارا ازنظر جلال وشكوهي كه در آسمان دارند وخودرا جلوه مي دهند كوكب مينامند حافظ شيرازي ميگويد . آسمان گو مفروش اين عظمت كاندر عشق پرتو مه به جوي خوشه پروين به دوجو . يعني اي ستارگان جلوه وشكوه شما در مقابل شكوه انسان عارف به خدا ضعيف است اين قدر جلوه فروشي نكنيد

جمله هفتم در آيه نور عبارت كوكب دري است يعني ستاره درخشان كسي نگويد كه كوكب امام چهارم بود پس امام پنجم يك كلمه دارد وآن كلمه دري است كه ما در جواب ميگوئيم موصوف در صفت محفوظ است اما صفت در موصوف محفوظ نيست مثلا درجمله زيد عالم كلمه زيد كه موصوف است درعالم كه صفت است محفوظ است عالم يعني زيد عالم است اما عالم در كلمه زيد كه موصوف است وجود ندارد اكر نام زيد را بر زبان جاري كني به علميت شناخته نمي شود اما عالم دلالت ميكند كه زيد عالم است پس كوكب در كلمه دري هست يعني كوكب دري اين ستاره درخشان امام باقر ع است از ميان ائمه اطهار اول كسي كه در فضاي تعليم وتر بيت درخشيد امام باقر عليه السلام بودبراي حضرت رسول ومولي ع وحسنين و امام چهارم ع امكاناتي فراهم نشد كه در مسند تعليم وتربيت به نشينند كسي آنها را به علميت نمي شناخت كه مسائل علمي از آنها به پرسد اين كه ميگويند مولا ع براي نمايش علم خود سر به ميان چاه برده وبا چاه سخن گفته از باب تشبيه است مردم زمان آن حضرت كه عقل وشعور نداشتند حق وباطل وعالم وجاهل را از هم تشخيص نمي دادند به چاه تشبيه شده اند كه فرمود الدهر انزلني انزلني حتي قالو معاويه وعلي مردم اين هردو قهرمان علم وجهل را در دوپله ترازو گذاشتند وهيج يك آنهارا نشناختند نه معاويه را به كفر وگناه شناختند نه علي را به ايمان وتقوي هم چنين حسنين ع شاگردي پيدا نكردند كه آنهارا تر بيت كنند امام چهارم هم چنين با آن جلال وشكوه خاصيكه داشت در جامعه بعلميت شناخته نشده بود دائم درحال دعا وگريه بر مظلوميت پدر بزرگوارش بود علم خودرا به صورت دعاها به كتاب وكاغذ سپرد ولي در زمان امام باقر وصادق كه دوطايفه بني عباس وبني اميه سر خلافت به جان هم افتاده بودند واز طرفي كم كم مسلمانان ائمه اطهاررا بعلم وعدالت شناخته بودند فرصتي براي براي عالم ومتعلم پيداشده بود كه از مكتب قرآن وعلم ائمه اطهار استفاده كنند لذا دانش پژوهان به آن حضرت مراجعه كردند واز چشمه آب حيات آن چشمه زلال زندگي دوباره يافتند دراين فاصله از وفات حضرت رسول ص تا امام باقر خيلي زياد افكار مردم با احاديث جعلي وخرافات وبد عتها آلوده شده بود افكاري كه شخصيتي مانند علي ع را مستحق لعن ومعاويه ويزيد را مستحق صلوات بدانند معلوم است كه چقدر به خرافات وموهومات مبتلا ميشوند توحيد شان اين بود كه خدا شبهاي جمعه سوار الاغ پشت بامها حركت مي كند از سوراخ سقف خانه ها نگاه ميكند به بيند چه كسي نماز ميخواند وچه كسي ميخوابد ويا جناب ابيطالب پدر مولي ع يگانه حامي رسول خدا در صحراي قيامت نعليني از آتش دارد عقايد ومعارف اصيل اسلامي به صورت خرافات در آمده افكار مسلمانان مانند يك زمين زراعتي پر از علف هرز شده بود دهقان توانائي لازم بود كه اين زمينه افكاررا شخم بزند علف هرز هارا خارج نموده بذر نافع مفيد بكاردوآن دهقان توانا امام باقر ع بود كه رسول خدا هم ايشان را باقر لقب داده يعني امامي كه افكاررا زير ورو مي كند خرافات را از بين مي برد بذر نافع علم ودانش ميكارد در تعريف اسمانها هيئت بطلميوسي تعريف ميشد كه خيال ميكردند اين سقف مينائي كبود رنگ از شيشه شفافي درست شده وستاره هارا ميخ نقره اي به حساب مي آوردند كه با آن ميخ ها آسمان به چيز ديگري كوبيده شده

دانش پژوهان آن زمان به طرف امام باقر ع جلب شده بودند وآن بزرگوار حقايق اسلام وقرآن را به آنها مي آموخت طبيعت وخلقت را آن چنانكه بود وخلق شده بود از اصول وفروع براي آنها شرح ميداد پس علم ودانش ائمه قبلي به وسيله ايشان درخشش پيدا كرد و مي فرمود اگر بخواهم مي توانم در تعريف ذات خداوند متعال و صمدا نيت او انقدر كتاب بگويم وبه نويسم كه بار هفتاد شتر باشد وچنان بود كه خداوند فرمود كوكب دري

وجمله هشتم در تعريف امام صادق ع شجره مباركه است كه مي فرمايد ان كوكب درخشان از درخت بابركت وجود امام صاق درخشش دارد

لازم است بدانيم دين در افكار وعقايد مردم به دوكيفيت تمركز يافته به كيفيت تعبد وتقليد وبه علم وهدايت دين بعضي افراد به صورت خوش باوري وتقليد است صرفا بر پايه گفتن وشنيدن ودين بعضي بر پايه علم وحكمت استواراست تعبد وتقليد علم نيست فقط ارتباط به گفتن ها وشنيدنها دارد گفته اند خدا يكي است قبول است بعد ميگويند همين خورشيد خدااست قبول است آن ماه وآن ستاره خدا است قبول است ذره اي علم واستدلال در كارنيست اصول وفروع دين همه جا برپايه گفتن وشنيدن فلاني پيغمبر وفلاني خليفه است دين هاي تعبدي وتقليدي هيج كدام مجهز به علم ودانش نيستند اين همه تضاد وتناقض در اديان مختلف همه دين خودرا برحق ميدانند با اين كه دين حق بر پاييه علم وحساب واستدلال يكي بيشتر نيست دين عالمانه وعاقلانه همه انبيا واوليا يكي است ودين جاهلانه هزاران هزار دين تعبدي وتقليدي در ميدان علم واستدلال قابل دوام نيست علم واستدلال مانند نور است كه چون طالع شود ظلمت نيست اكنونكه مشخص نيست چه كسي پيغمبر است همه پيغمرند يا معلوم نيست چه كسي امام است همه امامند دين علمي يك حقيقت است همه را بدايره وحدت ميكشاند اما دين تعبدي منشاءتفرقه واختلا ف است خداوند همه پيغمبران را مجهز بعلم ومعجزات ميكند وهمين طور امام معصوم رسول خدا فرمودند دين يهود هفتاد ويك فرقه شدند فقط يك فرقه برحق بودند دين مسيح هفتاد ودو فرقه شدند ودين اسلام هفتاد سه فرقه ميشود كه يك فرقه برحقند فرق ديگر برباطل دين حق حرف حساب است وحرف حساب يك كلمه است پس امروز دين خدا يكي است وآن دين اسلام به رهبري چهارده معصوم ع وبقيه هرچه هست بر باطل است گرچه منسوب به پيغمبران باشد وفقط اين دين است كه اصول وفروع آن برمدارعلم وحكمت وعقل ودانش استوار است ذره اي خلاف مصلحت وخلاف حكمت در آن راه ندارد

امام صادق ع بزرگ ترين عالم عامل انتقال اصول وفروع دين از تعبد وتقليد به علم استدلال وقبول دين بر پايه آگاهي وآزادي بودند ايشان وپدر بزرگوارشان امام باقر ع مدتي قريب سي سال كه از شر طغيان گران بني اميه فرصت وآزادي به دست آوردند در مسند تعليم وتر بيت نشستند اصول وفروع دين اسلام وقرآن مبين را مبرهن ومستدل در اختيار اهل عالم گذاشتند اگر فرصتي به دست آوريد ومبادي كليه علوم طبيعي واخلاقي وعلم كلام وخداشناسي وآخرت شناسي را پي گيري كنيد كه از چه منشا ومبدئي جريان يافته ودر اختيار دانش جويان قرار گرفته خواهيد دانست كه سر چشمه تمامي اين علوم دوران زندگي اين دوامام بزر گوار امام باقر وامام صادق عليهما السلام بوده است عده اي ازدانشمندان فرانسه اخيرا كتابي به نام مغز متفكر جهان شيعه جعفر ابن محمد نوشته اند وعلوم طبيعي وديني والاهي را پي گيري كرده اند اعتراف كرده اند كه سر چشمه تمامي علوم مكتب امام جعفر صادق ع است شما كتابهاي كافي واستبصار ومن لا يحضره الفقيه وساير كتابهاي دوران غيبت صغراوقرني بعد از غيبت كبري را مطالعه كنيد تا بدانيد ائمه اطهار اصول وفروع دين اسلام وقرآن راچگونه توضيح و تشريح كرده در اخنيار اهل دانش وبينش قرار داده ند واين همه عالم ودانشمند در مكتب خود پرورش داده اند پس حقيقتا آن بزر گوار يعني امام صادق شجره مباركي است كه ثمرات علم ودانش از خود به يادگار گذاشت واين همه دانش ودانشمند پرورش داد اين همه آموزشگاهها از دبستان ودبيرستان ودانشگاه در سطح كره زمين شاخ وبرگ اين شجره مباركه است آن حضرت بود كه حركت جوهري وحركت انتقالي وتكاملي را ثابت كرد به يكي از شاگردانش گفت مثلا همين صدا كه تو ميشنوي از مسير حركت به توميرسد شاگردش عرض چطور صداحركت ميكند فرمود آن آهنگررا مي بيني كه حدود دويست متر از مادوراست الآن كه ديدي پتك خودرا به آهن ميكوبد بعد ازدوسه ثانيه صداي پتك به ماميرسد پس سه ثانيه طول مي كشد صدايش به ما برسد تمامي تغييرات از مسير حركت است سكون وسكوت مطلق مساوي با مرگ است

جمله نهم كه به وجود مبارك امام هفتم ع قابل تطبيق است كلمه زيتونه است يعني شجره زيتونه چنانكه گفته شد موصوف در صفت محفوظ است زيتونه درآيه شريفه به عنوان صفت ذكر شده است زيتونه نام درخت زيتون است يك درخت درصورتي قابل نام گذاري ميشود كه شاخ وبرگ وثمرات آن در حد كمال قرار گرفته باشد اين كلمه نشان ميدهد كه شجره ولايت كه نهال اصلي به وسيله حضرت رسول اكرم در سرزمين فكر انسانها كشت شده به وسيله هر يك از پيشوايان معصوم رشد نموده تا به وسيله امام هفتم عليه السلام يك شجره كامل گرديده وبه ثمر نشسته قابل نام گذاري شده است حقيتا شجره ولايت آل محمد ص با آبياري نهر آب حيات يعني امام جعفر صادق ع چنان وضعيتي پيداكرد كه اين دو امام بزرگوار پدر وپسر يكنواخت برابرهم به عظمت وعلميت شناخته شدند ويك نواخت مورد توجه اهل عالم قرار گرفتند پس وصي امام وامام صادق هردو باهم محسود دشمنان دين وبشريت ونشانه تير حسد طاغوت زمان واقع شدند طاغوت زمان . منصور دوانيقي به والي مدينه دستور داد كه دقت كن به بين جانشين جعفر ابن محمد كيست وچه كسي از فرزندان او موردتوجه مسلمانان واقع ميشود بعد هردورا يك جا ودر يك زمان به قتل برسان امام صادق ع كه مانند آباءواجداد خود از گذشته ها وآينده ها واسرار دل دوست ودشمن آگاهي كامل داشت آنقدر كه توانست از شهرت يافتن امام هفتم بعد ازخود به امامت جلو گيري كرد ابتدا در پاسخ پرسشها ازامام بعد از خودفرزندش اسماعيل را به امامت معرفي نمود وشهرت داد كه امام بعد از من اسماعيل است افكار شاگردان ومسلمانان زمان را در امامت او متمركز ساخت با اين كه فاصله وجودي وعلمي انسانهاي معمولي زمان در مقابل حجت حق كه منصوب از جانب خداوند متعال است مانند فاصله خورشيد وستارگان است هرگز ستاره جاي خورشيد نمي نشيند ولي اين جانشيني براي جلوگيري ازشهرت امام هفتم به امامت بود كه مبادا همراه امام صادق كشته شود وزمين از حجت خدا خالي بماند دليلش اين بود كه حضرت هنگام وفات با وصيت خود پنج نفررا به جانشيني انتخاب نمود در هر صورت امام اصلي حضرت موسي كاظم بود ولي اسماعيل فرزند بزركتر به امامت شهرت يافت تا اين كه پيش از وفات امام صادق ع اسماعيل از دار دنيا رفت ودر امامتش بدا حاصل شد شاگردان حضرت كه جانشين اورا نمي شناختند مضطرب شدند كه چرا امام هفتم شناخته نميشود وتكليف آنها بعد از امام ششم روشن نيست طاغوت زمان . منصور خليفه هم نگران بود تا امام هفتم را بشناسد ويكجا شجره امامت را قطع نمايد وبا لاخره در شناخت امام هفتم گيج شدند نتوانستند اورا بشناسند وتصميم خودرا اجرا نمايند عاقبت آنحضرت را به تنهائي مسموم كردند تا معلوم شود امام بعد كيست امام صادق ع هنگام وفات به پنج نفر وصيت كرد وآنهارا به جانشيني معرفي نمود به عد ه ئي گفت منصور خليفه جانشين من است وبه عده ديگر گفت همين والي مدينه جانشين من است بعده اي هم فرزندش عبد الله افطس را معرفي كرد وبعده اي همسرش ام حميده مادر امامرا بجانشيني وصيت نمود وبه عده كمي كه حافظ سر امامت واهل تقيه بودند فرزندش موسي را معرفي كرد با اين تدبير ساواك زمان منصور باز هم نتوانست امام واقعي را بشناسد مدتي هم امام هفتم مامور بود مخفيانه ودور از سئوا ل وپرسش مردم زندگي كند در اين مدت شاگردان امام صادق متحير بودند كه كجا بروند امام واقعي را پيدا كنند كسي را نمي شناختند كه مانند امام واقعي سوءالات علمي آنهارا پاسخ دهد از طرفي شاگردان امام صادق عليه السلام هم كه معمولا خلفاي بني اميه وبني عباس را غاصب مقام خلافت ميدانستند وائمه را خليفه واقعي پيغمبر ميدانستند برعليه خلفاي بني عباس تبليغ ميكردند ومردم را متوجه ائمه اطهار مي كردند وخلفا از اين تبليغات خيلي ناراحت ميشدند منصور خليفه بعد از وفات امام صادق از دنيا رفته بود بعد از اوهادي عباسي وبعدا هارون به خلافت رسيده بود هارون متوجه شد كه پايه هاي خلافت بني عباس بر اثر تبليغات شيعيان متزلزل ميشود واز طرفي امام آنهارا هم كاملا نميشناسد كه با حبس او غائله را به خواباند ظاهرا تصميم گرفت علماي شيعه را دسته جمعي اعدام ويا زنداني كند در اين رابطه نوشته اند كه ان الله تعالي اراد ان يعذب الشيعه بافشائهم اسرار الائمه يعني خداوند اراده كرد شيعيان را معذب كند كه چرا اسرار ائمه را فاش ميكردند وقانون تقيه را رعايت نمي كردند زيرا ائمه خيلي به شاگردان خود سفارش مي كردند كه حقانيت ائمه وبطلان خلافت خلفارا اينجا وآنجا فاش نكنند وخلفارابرعليه خود وامام خود نشورانند ولي شيعيان اين قانونرا رعايت نمي كردند وخلفارا بر خود وامام خود خشمگين ميكردند ومعلوم بود كه اگر خليفه علماي شيعه را قتل عام ميكرد كه هريك از آنها حامل علوم واسرار امامت بو دند زحمات سي ساله امام باقر وامام صادق ع هدر ميشد كه آنهمه عالم تربيت كرده بودند از اين رو امام كاظم تصميم گرفت خودرا در معرض مصيبت تعرض خلفا قرار دهد وعلماي شيعه را از تعرض خليفه مصون دارد زيرا ديگر فرصتي پيدا نميشود كه امام وقت بتواند چنان علمائي تربيت كند كه بتوانند علم ائمه را به آيندگان برسانند ازاين رو خودرا بشاگردان پدرش معرفي كرد وشيعيان مانند تشنه گاني كه به آب زلال ميرسند جذب آنحضرت شدند وبناگاه مرجعيت عظيمي ظرف چند ماه به وجود آمد وخليفه وقت مرجع اصلي نهضتهارا شناخت وعلاوه خود آنحضرت هم در دوجا متعرض خليفه شد واورا به خود مشغول ساخت واز تعرض به علماي شيعه باز داشت لذا امام هفتم مصيبتي را كه متوجه علماي شيعه شده بود به جان خود خريد وبه شيعيان ميدان دادتا علوم ائمه را به آيندگان برسانند ورشد علمي دين در مسير خود آزاد باشد لازم است گاهي مردم فداكاري كنند تا امام بماند وگاهي امام فداكاري كند تا دين خدا به وسيله علما بسير خود ادامه دهد ازاين رو امام كاظم ع با تعرض بهارون الرشيد اورا سربند خود ساخت و از تعرض به علماي شيعه باز داشت اولين تعرض

هنگام طواف در مسجد الحرام بود خليفه براي طواف خود مسجد الحرام را غرق كرده بود تا اول او طواف كند بعد مردم مامورين محافظ كسيرا به مسجد راه نميدادند بناگاه ديدند يك آقائي جلو تر از خليفه مشغول طواف است خواستند اورا بيرون كنند آيه قرآن را خواند كه سواء ا العاكف فيه والباد يعني كسي حق ندارد مسجد را براي خود غرق كند خليفه كه جرات اورا با قرائت آيه قرآن ديد مامورين را ازتعرض باز داشت وبعد از طواف اورا خواست ومسائل علمي از اوپرسيد همه را با استدلال به قرآن جواب داد بعد حضرت فرمود منهم از شما سوآلي مي كنم خليفه گفت مثل شما دانشمندي از من سوئال ميكند فرمود رسول خدا گفته است كسي حق دارد در مقام خلافت مسلمين به نشيند كه به تمام علوم آشنا باشد سوئالاتي كرد كه مامون نتوانست جواب بدهد بعد عرض كرد شما كيستيد فرمود من موسي بن جعفرم

مرتبه ديگر در مدينه بود كه متعرض هارون شد هارون كنار قبر رسول خدا براي تظاهر به افتخار گفت السلام عليك يا عم يا رسول الله يعني من پسر عموي پيغمبرم حضرت كاظم هم در گوشه ديگر كنار قبر مبارك گفت السلام عليك يا ابه يارسول الله يعني اگر تو پسر عموئي من پسر اويم هارون ديگر نتوانست بر تري امام را تحمل كند يك مرتبه در كنار كعبه باسوءالات علمي خود اورا كوبيده بود ومر تبه در مدينه كنار مقبره حضرت رسول دستورداد اورا به ببرند بصره تحويل والي بصره دهند اورا زنداني كند گفته شد كه منظور امام از اين تعرض اين بود كه فكر اورا به خود مشغول واز تعرض به علماي شيعه باز دارد امامرا زنداني كرد وشيعيان بدون امام ورهبر را پراكنده نمايد مدتي طولاني آن بزر گواررا از اين به آن زندان منتقل نمود ودر پي بهانه اي بود كه انحضرت را بقتل برساند بهانه اي پيدا نميكرد يك روز ماموري را به زندان فرستاد كه بگويد پسر عمويت سلام ميرساند ميگويد من قسم خورده ام كه تا اقرار به گناه نكني ترا آزاد ننمايم تودر مقابل اين مامور اعتراف كن كه من بخليفه بد كرده ام تا ترا آزاد نمايم حضرت به مامور گفت به خليفه بگو هرروز كه اززندان من ميگذرد از خلافت تو هم ميگذرد مرگ من نزديك است بزودي آزاد ميشوم و بالاخره آن حضرترا مسموم نمود

جمله دهم در تعريف امام هشتم ع جمله لا شرقيه ولاغربيه است كه انطباق كامل به آثار علمي وعملي حضرت رضا ع دارد شرق وغرب در اصطلاح قران به دو معني بكار ميرود يكي شرق وغرب بمعناي معروف طلوع وغروب خورشيد وديگر طلوع وغروب علم وايمان در فكر انسان غروب معنويت درماديت ياطلوع معنويت بر ماديت خداوند ازافكار يهوديها كه عقل و ايمان وانسانيت شان در دنيا پرستي ومال دوستي مستهلك شده تعبير به غر بيون مي كند به رسول اكرم مي فرمايد وما كنت بجانب الغربي واز افكار حضرت مريم كه يكسره دنيا وماديت را كنار گذاشت انزوا ورهبانيت اختيا ركرد تعبير به شرقيت كرد فرمود واذ كر في الكتاب مريم اذ اتخذت من اهلها مكانا شرقيا لذا همين جمله در آيه نور تفسير بلايهوديه ولا نصرانيه شده است زيرا اين دو گروه از نظر فكري ورواني در افراط وتفريطند نصرانيت يكسره بسوي عبادت ورهبانيت ميرود ويهوديت يكره بسوي دنيا وماديت مسلمانان هم بعد از رحلت حضرت رسول اكرم به دوگروه تقسيم شدند عده اي زهد وعبادت وولايت را رها نموده به سوي دنيا وخلافت رفتند از معارف مكتب ولايت محروم شدند وعده اي هم بسوي زهد وعبادت ومعارف ولايت رفتند از دنيا وماديت محروم شدند طالبين دنيا از آخرت محروم وطالبين آخرت از دنيا محروم شدند همان طور اين شكاف بين دوگروه ادامه داشت تا زمان حضرت رضا ع كه بين امين ومامون دوپسر هارون جنگ ونزاع در گرفت مامون به كمك ايرانيان برامين غلبه كرد ودر مقام خلافت قرار گرفت فضاي مملكت اسلامي گرفتار هرج ومر ج وملوك الطوايفي شده بود طرفداران بني هاشم كه از دنيا محروم بوده شرقيون شناخته شده بودند با مخالفين بني هاشم كه از آخرت ومعنويت اسلام محروم بودند در جنگ ونزاع بودند سادات بني هاشم همه جا قيام ميكردند مردم جذب آنها ميشدند طرفداران بني عباس با انها ميجنگيدند وتنها كسي كه اين دوگروه را بايكديگر متحد ساخت واين هرج ومرج اسلامي را به وحدت سوق داد حضرت رضا ع بود گرچه آن بزرگوار با سياست شيطنت آميز مامون مجبور شد به خراسان حركت كند وولايت عهدي تحميلي را قبول نمايد وليكن ائمه هرگز عمل خلاف مصلحت اسلام را قبول نمي كنند گرچه به دليل عدم قبولي كشته شوند مانند امام حسين ع كه مصلحت اسلام را در شهادت مي دانست هر گز به بيعت وسازش راضي نشد حضرت رضا با قبول ولايت عهدي تحميلي واين كه سكه بنام او زدند وحدت اسلامي بين دو گروه مخالف وموالف ولايت به وجود آورد افكار طالب دنيا وطالب آخرت را در يك جا متحد ساخت ويك وحدت عظيم اسلامي به وجود آورد كه تا قريب چهار صد سال نزديك به انقراض خلفا ادامه يافت با قبول ولايت عهدي آن حضرت بني هاشم وطرفداران ولايت ديدند كه به خلافت رسيده اند وهم چنين طرفداران خلافت بني عباس ديدند كه در راس قدرت قرار گرفته اند بناگاه يك قدرت عظيم اسلامي در پناه اين وحدت اسلامي به وجود آمد شرقيون وغربيون در خط مستقيم قرار گرفتند پس ايشان مصداق كامل لا شرقيه ولا غربيه شدند كه دنيا وآخرت را سر يك سفره جمع نمودند مامون خودش عامل شهرت جهاني امام هشتم ع شده بود مثلا يك كنفرانس علمي جهاني تشكيل داد وعلماي مختلف را درفنون مخلف دعوت نمود تا هركس به علم خود با حضرت بحث كند خيال مي كرد امام فقط در علوم اسلامي قرآني تخصص دارد و از علم طب و تاريخ وتورات و انجيل وعلم گياه شناسي وزمين شناسي وستاره شناسي بي خبراست علمارا وادار كرد هركدام با علم خود با حضرت بحث كنند شايد در بيان يكي از اين علوم عاجز بماند وسبك شود شكست بخورد ولي به عكس مقصود مامون هرعالمي در هرعلمي كه داشت با ا مام بحث كرد امام را از خودش دانا تر شناخت وبالاخره همه علما تسليم آن حضرت شدند ودر آخر دست اورا بوسيدند يا اين كه در خراسان قحطي شده باران نيامده بود از حضرت خواستند دعاي باران به خواند شايد باران نيايد وسبك شود حضرت به بيابان رفت دعاي باران خواند آنقدر باران آمد كه مردم خوش حال شدند

كسي ايراد نگيرد كه ولايت عهدي خلاف حقيقت به جز مصيبت چيزي نبود وعاقبت هم دوام پيدا نكرد كه ما ميگوئيم وحدت خلاف حقيقت بهتر از هرج ومرج است دليلش قبولي اين خلافت بود گرچه خلاف حقيقت بود زيرا امام معصوم خلاف مصلحت كاري نمي كند گرچه كشته شود مانند مولي ع كه عضويت شوراي عمررا قبول كرد با اين كه ميدانست بد ترين ها انتخاب ميشوند واورا كنار ميگذارند

جمله ياز دهم كه انطباق كامل به وجود مبارك حضرت امام جواد ع دارد عبارت يكاد زيتها يضيء ولولم تمسسه نار است يعني روغن اين شجره مباركه زيتون چنان صاف وشفاف است كه پيش از نزديك شدن آتش شعله ور ميشود گفته شد كه شجره امامت باتعليم وتر بيت هريك از ائمه اطهار رشد ميكند وبا حقانيت صاف تر وروشن تر در افكار مردم جلوه ميكند تا ميرسد به امام جواد ع وائمه بعد كه در اين صورت به نورانيت مطلق شناخته ميشود زيرا خداوند در آيه نور خودرا وائمه اطهاررا به علم وهدايت تعريف ميكند وعلم وهدايت در افكار مردم رشد ميكند نه مقابل چشم آنها

امامت حضرت جواد ع يك امامت جنجالي وپر سر وصدا بود زيرا اولا حضرت رضا وفرزندش حضرت جواد ع به خاطره ولايت عهدي واين كه سكه بنام او زدند شهرت جهاني پيدا كردند همه مردم به نام حضرت رضا ع شعار ميدادند وهر يك سكه هائي كه بنام او بود به چند سكه ديگر مي خريدند اين شهرت جهاني با سابقه درخشاني كه ائمه اطهار داشتند باعث شد كه ائمه بعدي به عنوان نور مطلق موردقبول تمامي مسلمانان شناخته شوند

حضرت رضا ع تا نزديك به اواخر عمر داراي فرزند ذكور نشده بودند از اين رومسلمانان ومخصوصا شيعيان خيلي متوحش بودند كه مبادا حضرت رضا از دنيا برود وكرسي امامت خالي بماند خيلي زياد از امام بعد مي پر سيدند وحضرت جواب ميدادند باين زودي خداوند فرزندي بمن ميدهد كه حجت خدا باشد تا اين كه خداوند حضرت جواد ع را به ايشان داد ولي اكثريت خبر دار نشده بودند كه ايشان پسري بنام جواد ع دارند تا اين كه خبر شهادت حضرت رضا ع درعالم طنين انداخت اكثريت مسلمانان كه از فرزند آنحضرت خبر نداشتند بوحشت افتادند كه چطور كرسي امامت خالي ماند امام بعد از حضرت رضا كيست وآنها هم كه خبر داشتند حضرت پسر شش ساله اي دارند قبول نمي كردند كه چگونه يك اقا پسر شش ساله به امامت ميرسد لااقل امام بعد لازم است مدتي بيست سال در خدمت پدرش درس به خواند تا به امامت برسد ازاين روسر وصدا در ميان مسلمانان خيلي زياد ومخصوصا سنيان معاند همه جا تبليغ ميكردند كه كجا رفتند دوازده امام كجا است حجت خدا كه نبايد زمين از وجود او خالي بماند دين وعقيده شيعيان دروغ از كار درآمد ازاين قبيل تبليغات شيعيان خالص وخلص هم كه به اسرار آگاهي دارند بسيار كمند لذا سال بعد از شهادت امام هشتم ع جمعيتهاي تحقيق گر ازسني وشيعه بعد از مراسم حج در مدينه جمع شدند تا با اين امام شش ساله تماس بگيرند بعضي از شيعيان ساده لوح روي حسن نيت خود اسباب بازي براي حضرتش آورده بودند خيلي تماشائي بود كه يك آقا پسر شش ساله در مسند خلافت شخصيتهائي مانند حضرت خاتم ومولي امير المومنين وروي كرسي در س آن قهرمان علم ودانش امام جعفر صادق ع بنشيند وآن همه شاگردان دانشمند امام صادق ع را اداره كند كاش ما آنجا بوديم فيلم آن جلسات پاسخ وپرسش را ميگرفتيم وبه دنيا نشان مي داديم هرچه بود مجلسي بود خيلي تماشائي وبا عظمت خانه بيروني امام جعفر صادق ع كه دانشگاه زمان بود پر از جمعيت دانشمند بود مخصوصا مسجد رسول اكرم دانشمندان سني وشيعه كه در آن مجلس جمع بودند هركدام مسائل زيادي مكتوب ومحفوظ آماده كرده بودند كه جواب بسياري از آن مسائل را خودشان ميدانستند ولي صرفا براي امتحان امام شش ساله كه آيا ميداند يا نميداند همه در آن مجلس آماده و وبه انتظار حضرت ثانيه شماري ميكردند كه به ناكاه شهرت افتاد كه امام جوادحجت خدا تشريف آوردند همه با سلام وصلوات به پا خاستند مجلس در شعاع چهره آن بزرگوار سكوت مطلق شد ان حضرت با شكوه وجلال خاص يك دانشمند بزرگوار بامتانت عظيم مخصوص به خود روي كرسي درس امام صادق ع نشستند و اجازه سوئالات را دادند

سوءالات شروع شد هركسي سوءال داشت فوري پرسيد وجواب گرفت وهركسي فرصت پرسيدن پيدا نكرد جوابش راگرفت وهركس سوءال نوشته داشت جوابشرا نوشته ديد گوئي كه آن بزرگوار مظهر اين صفت الاهي بود گه گفتند يامن لايعنيه دعاءالداعين ولايبرمه الحاح الملحين مثل اين كه دريك ثانيه ده سوءال يا بيشتر ميشنيد وجواب ميداد گفته اند در يك مجلس وشايد در چند مجلس سي هزار مسئله را جواب دادند درهمين جا مصداق كامل جمله يكاد زيتها يضيءولولم تمسسه نور ظاهر شد كه مسائل را پيش از سوءال جواب ميداد سوءال از عالم بمنزله كبريت زدن براي روشن كردن چراغ است كه بسياري از آنها پيش از سوءال جواب خودرا گرفتند آن جمع علما در در حالي از مدينه خارج شدند كه اختلافي در اعتقاد به امامت آنحضرت نداشتند دوست ودشمن مقر به امامت آو شدند دوسه سالي از امامت آنحضرت بيشتر نگذشته بود مامون كه خودرا از محبوبيت حضرت رضا آسوده ميديد مشاهده گرد كه در برابر يك قدرت عظيم روحاني قرار كرفته كه بيشتر از پدرش محبوبيت اجتماعي دارد وباز خودرا ملزم ديد كه هرچه بيشتر تقرب به آن حضرت پيدا كند لذا اورا از مدينه به بغداد دعوت نمود وموجبات از دواج دخترش ام الفضل را با او فراهم كرد تا اين تهمت را كه اوقاتل امام هشتم است بر طرف سازد ومعلوم بود كه اين ارتباط با دربار خلفا براي امام دومصيبت بزرگ به وجود آورد يكي حسودي علماي دربار كه نمي توانستند دانا تر از خودرا تحمل كنند مبادا در نظر خليفه از محبوبيت آنها كاسته شود لذا نزد خلفا برعليه امام ع كارشكني ميكردند ومصيبت ديگر حسودي خلفا كه ميدانستند بني هاشم رقيب خلافت آنها ميباشند لذا به فعاليت همين دوگره آن بزر گوار هم مانند آباءواجدادش بشهادت رسيد

كلمات دوازدهم وسيزدهم وچهاردهم در آيه سه كلمه نور است كه خداوند ميفر مايد نور علي نور يهدي الله لنوره من يشاء اين سه نور هم امام دهم ويازدهم ودوازدهم ميباشند كه خداوند آنهارا به نور مطلق تعريف مي كند

چنانكه گفته شد ائمه اطهار در طول تاريخ از زمان حضرت رسول معرف يكديگرند هركدام از آنها به نورانيت وعظمت خود ديگريرا جلوه ميدهند همان طور كه در دنيا همه آنها باهم بركرسي امامت وتعليم وتر بيت نشسته اند مروج مقام ومنصب يكديگرند درزندگي آخرت هم همه باهم در مقام حاكميت وسلطنت بر همه خلايق وكائنات قرار ميگيرند وحاكميت مطلق ابدي دارند لذا براثر تعليمات وتبليغات ائمه قبل اين سه امام بزر گوار ومخصوصا امام دوازهم ع به عنوان نور مطلق شناخته شدند خلفا هم دانسته بودند كه كشتن امام موجود ماييه شكست امامت نميشود كه انها مانند ستاره هاي نوراني هستند هر ستاره اي غروب كند ستاره ديگر جاي او ومانند اوطلوع ميكند ازاين رو خلفاي معاصر اين سه امام ع تصميم گرفتند كه اگر بشود وبتوانند هرسه امام آخررا يك جابه قتل برسانند كه ديگر امامي وجود نداشته نباشد مزاحم خلافت آنها گردد ومخصوصا امام دوازدهم را كه شنيده بودند اوفاتح مطلق است دنيارا پر ازعدل وداد ميكند

بعد از وفات امام جواد ع امام هادي ع شش سال داشتند كه به امامت رسيدند ومسلمانان زمان هم داسته بودند كه امامها مانند انبيا علم لدني الهي دارند كوچك وبزرك با هم فرقي ندارند پس بلا فاصله امام هادي ع مورد توجه عام وخاص قرار كرفتند وآتش حسد خلفا عليه آنها برافروخته شد خداوند در قرآن با نازل نمودن آيه ام يحسدون الناس علي ما آتاهم الله من فضله لقد آتينا آل ابراهيم الكتاب خبر داد كه ائمه بزر گترين عامل وحدت وامنيتند هر گز جنگ با ديگران را شروع نمي كنند جنگ آنها جنگ دفاعي است نه تجاوزي خلفا مطمئن بودند كه جنگ عليه آنها شروع نمي شود وليكن در عين حال حسود بودند نمي توانستند آنهارا به بينند آتش حسدشان جز با قتل ائمه اطهار خاموش نميشد خلفاي عباسي كه سامرارا مركز خلافت خود قرار داده بودند امام هادي ع را به مركز خلافت انتقال داده تحت نظر قرار دادند تا اين سه امام ومخصوصا امام زمان را بشناسند ويكجا براي همه تصميم بگيرند امام هادي ع را بسامرا انتقال دادند ودر پادگان تحت ظر گرفتند تاروابط مردم را با آنها بشناسند ومخصوصا امام يازدهم ودوازدهم را وحالا لازم است بدانيم تدبير اين دو امام بزر گوار مخصوصا براي حفظ امام دوازدهم چگونه وچه طور بود

از ابتداي تاريخ تا امروز شايد هيج وقت مراقبتهائي ويا پيش گوئيهائي براي ظهور كسي به بوجود نيامده تا اين اندازه كه مراقبت ونظارت براي جلوگيري از ظهور امام زمان به وجود آمده اولا پيشگوئي پيغمران ودانشمندان آينده بين وآينده شناس براي ظهور مصلح كل بشر وظهور فرج جهاني از هبوط آدم تا امروز ادامه داشته وادامه دارد تا روزيكه آن بزر گوار قيام كند وبشريت را از اين مصيبتها كه گردن گير اوشده نجات دهد تمامي انسانهاي بيدار دل وآگاه كه در زندگي دنيائي خود از غم وغصه جنگ وقتل وكشتار ومرگ ومرض شكايت داشته ودر پيشگاه خداي مهربان ناله وتضرع نموده اند فرج خودرا از خدا خواسته اند خدوند اجابت دعاي آنهارا موكول بظهور مصلح كل عالم امام زمان نموده وآنها به انتظار فرج به و سيله آن مصلح كل از دنيا رفته اند روايتها از گرفتاري لوط پيغمبر كه گرفتار قوم بي حيا وشرور مردم زمان خود شده بود نقل ميكند كه او آرزو مي كرد كه اي كاش دستم بدامن آن مصلح نيرومند ميرسيد ميگفت (لو ان لي بكم قوه اوآوي الي ركن شديد )امام صادق ع در تفسير اين آرزو ميگويد لوط پيغمبر آرزو كرد كه ايكاش دستش بدامن امام زمان ميرسيد لوط كه تقريبا چهارهزار سال پيش از ظهور اسلام زندگي داشته در انتظار فرج به دست امام زمان بوده است هم چنين خداوند به حضرت موسي دستور ميدهد كه امت خودرا در انتظار ظهور دولت آل محمد ص قرار دهد باو ميگويد ذكرهم به ايام الله يعني امت خودرا درانتظار يوم الدين وايام الدين قرار بده وايام الدين روزگار ظهور حكومت آل محمد ص است كه با ظهور امام زمان ظاهر ميگردد كل بشر ازاولين وآخرين فرج خودرا از مصيبتها ومرگ ومرضها وقتل وكشتارها بدست آن بزرگوار ميدانند انتظار فرج اختصاص به امت اسلام ندارد بلكه وعده اي است كه خداوند بكل بشر داده آن بزرگوار موعود الامم است يعني وعده ايست كه خدا بكل امتها داده مولي امير المومنين ع در وصيتها يش بكميل ابن زياد يكي از شاگردان صاحب سر خود ميفرمايد اعلم ياكميل انه لابد لماضيكم من اوبه ولابد لنا فيهم من غلبه اي كميل چاره اي نيست جز اين كه بايد تمامي گذشتگان دوباره بزندگي و بحكومت ما آل محمد برگردند ودر دايره ولايت ما به ثمر برسند وما بر آنها حاكميت پيدا كنيم پس كل بشريت در انتظار يك حكومت جهاني هستند كه باني آن امام زمان ع است و ما لازم است اين حقيقت را بدانيم كه آخرت يعني آخرين انسان وآخرين زندگي يعني كامل ترين زندگي بوسيله انسان واين كامل ترين زندگي به وسيله كامل ترين انسان قابل ظهوراست وكامل ترين انسانها ائمه اطهارندحكومت آنها وحكومت خدا يكي است همان طور كه كامل ترين دين را به وجود آورده اند كامل ترين حكومت را هم به وجود مي آورند وكامل ترين حكومت يعني كامل ترين زندگي وكامل ترين زندگي يعني آن زندكي كه در آن رقم رنج وزحمت صفر ورقم موفقيت بينهايت باشد مرگ ومرض فقر وناداري وناداني وناتواني درآن وجود نداشته باشد ويك چنين زندگي يعني كامل ترين زندگي به وسيله كامل ترين انسانها كه ائمه اطهارند قابل ظهور است زيرا حكومت آنها يعني حكومت خدا ودر حكومت خدا نقصي وجود ندارد كه به زمان بعد موكول شود لذا خداوند كل بشررا از ابتداي تاريخ تا انتها در انتظار آنها قرار داده است آنها اين زندگي ناقص دنيائي را كه توام با اين همه رنج ومشقت وتوام با مرگ ومرض وقتل وكشتار واختلاف است تبديل به زندگي آخرتي كه زندگي بهشتي است خواهند كرد پس دشمنان حسود آنها در انتظارند كه چنين افرادي ظاهر نشوند واگر ظاهر شدند آنها را ازبين ببرند مخصوصا خلفاي معاصر امام هادي وامام حسن عسكري در يافته بودند كه آن مصلح بزرگ فاتح كل كره زمين امام دوازدهم فرزند امام يازدهم ميباشد از اين جهت تمام همت خودرا در اين مسئله متمر كز نموده بودند تا امام دواز دهم فرزند امام حسن عسكري را بيابند ومقصد خودرا عملي كنند اين همه جاسوس مرد وجاسوسه زن را مامور مراقب زندگي امام هادي وامام حسن عسكري نمودند تا زنان وكنيزان آنحضرت را به بينند وبشناسند فرعون تاريخ چقدر زياد كودكان بي گناه را كشت مبادا آن موساي موعود نجات بخش بني اسرائيل پيدا شود فرعون زمان امام زمان هم زندگي اين سه نفر امام بزرگواررا در مركز حكومت خود تحت مراقبت شديد قرار داده بود مبادا موعود نجات بخش بشريت پيدا شود خداوند در مرآومنظر همان فراعنه حجت خودرا به وجودآورد وفرداي قيامت تمامي فراعنه تاريخ را در شعاع قدرت آن بزرگوار حاضر خواهد نمود مكر وسياست خدا وائمه اطهار در اين رابطه خواندني ودانستني است

چنانكه گفته شد خليفه عباسي ابتدا امام دهم ع را بسامرا كه آنرا مركز حكومت خود قرارداده بود كشانيدحضرترا برابر چشم مردم باتشريفات واحترامات حركت داد وليكن هنگام ورود بسامرابه آنحضرت بي اعتنائي كرد ومانند ساربانان وكاروانيان در كاروان سرا به او جاداد يكنفر از دوستان حضرت كه خدمتش رسيد ناراحت شد كه چرا ميهمان سلطان را به كاروانسرا برده اند حضرت كه ناراحتي اورا احساس كرد دست مبارك روي چشمش كذاشت كه من اينجايم به ناگاه ديد كه حضرت در سرزميني مانند با غ بهشت جا گرفته است در هرصورت او را تحت مراقبت شديد قرار دادند تا اين سه امام از دوازده امام ومخصوصا امام دوازدهم را بشناسند در اينجا هم امام دهم ع ابتدا همان سياست امام صادق ع را براي حفظ فرزندش امام يازدهم اجرا كرد يعني از شهرت يافتن امام حسن عسكري به امامت جلو گيري نمود پسر ديگرش امام زاده سيد محمد را به امامت شهرت داد همانطور كه امام صادق فرزندش اسماعيل را به امامت شهرت زيرا منصور خليفه هم دستور داده بود كه امام ششم وامام بعد از اورا يكجا به قتل برسانند افكار مردم زمان در امامت سيد محمد كه بين سامرا وبغداد مدفون است متمركز شد وباز خلفا منتظر ماندند كه امام دوازدهم را بشناسند به بينند امام زاده سيد محمد فرزندي بدنيا مياورد كه امام دوازدهم باشد يانه تا اينكه امام زاده نزديك به وفات پدرش امام هادي از دنيا رفت وافكار دوستان مضطرب ومتزلزل شد كه بعد از ا مام هادي چه كسي امام است در اينجا كه يكسال ويا كمي بيشتر به وفات امام دهم مانده بود پسرش امام عسكري را كه امام اصلي بود معرفي نمود

گفته شد كه انسانهاي عادي معمولي نمي توانند جانشين امام اصلي باشند زيرا امام اصل دروجود خود وعلم خود مانند خورشيد است وساير پيغمبران ومومنين مانند ستاره ستاره جا نشين خورشيد نمي شود شهرت دادن غير امام به جاي امام اصل يك سياست بود كه دشمن متعرض امام واقعي نشود درهمين زمان كه حضرت امام حسن عسكري هنوز به امامت مشهور نشده بود مقدمات ولادت امام زمان دور از افكار وانظار خلفا ومردم فراهم شد بايد بدانيم كه تمامي حوادث مربوط به امام زمان مانند خودش غايبانه انجام گرفته مادر امام واز دواج پدر امام با مادر امام زمان غايبانه ومخفيانه بوده تا جائيكه نزديك ترين نزديكان ائمه هم بي اطلاع بوده اند كه عروس وشوهرعروس از كجايكديگر راشناخته وبا هم ازدواج نموده اند واينك دا ستان ازدواج مليكه نر جس خاتون را با امام حسن عسكري از زبان خود نرجس خاتون بشنويد كه از عجايب روزگار است

نر جس خاتون نوه قيصر پادشاه روم قديم است كه ايتالياي زمان ما باشد فرزند يشوعا پسرقيصر مادرش ازدودمان شمعون الصفا وصي حضرت عيسي است همان طور كه ما ايرانيان به سادات ذريه پيغمبر ص اهميت ميدهيم روميهاي قديم هم به ذريه اوصياي حضرت عيسي اهميت ميدهند پدر نرجس خاتون كه فرزند قيصر بوده ظاهرا از دنيا رفته نرجس پيش جدش بزرگ شده دونفر پسر عمو دارد كه وارث تاج وتخت قيصرند قيصر تصميم دارد نرجس را به يكي از پسر عموهايش بدهد تا هردونفر در آينده شاه وملكه باشند

حضرت امام هادي كه در محاصره چندين جاسوس زن ومرد در سامرا قرار گرفته تصميم دارد همسري براي امام يازدهم پيداكند لازم است بدانيم كه همسران ائمه به انتخاب خدا معين ميشوند مادران امام كه عروسان حضرت زهرايند لازم است كه از بهترين خوانواده ها وخيلي پاك ونجيب وبا معرفت باشند وغالبا در عالم خواب راهنمائي مي شده اند كه شوهرشان چه كسي ميباشد شهربانو مادر امام چهار م شوهرش امام حسين ع را خواب ديد ودر عالم خواب به او مژده دادند كه ملكه ايران خواهد بود اما نمي داست كه بعد ظهور امام زمان به اين مقام ميرسد از نظر اين كه تحمل مصيبتهاي آيران را به توسط اعراب نداشت خداوند بعد از زايمان مرگش را مقدر كرد اما بعد از ظهور امام زمان زنده ميشود وميليونها زن و مرد ايراني را شفاعت ميكند به بهشت ميبرد وملكه آنها خواهد بود مادران امام از بلاد مختلف به صورت كنيزويا اسير بشهري كه امام در انجا بوده است راه يافته اند در اين جا هم امام هادي ع ميداند كه همسر امام حسن عسكري مادر امام زمان چه كسي ودر كجا مي باشد يك روز بشر ابن سليمان كه برده فروش بوده از دوستان امام واز اولاد ابو ايوب انصاري است احضار ميكند به او ميگويد كه تواز اولاد ابو ايوب انصاري واز دوستان ما اهل بيت هستي به تو ماموريتي ميدهم كه مايه عزت وافتخار تو در دنيا وآخرت باشد مبلغ دويست وبيست در هم همراه نامه اي كه بزبان وخط رومي نوشته است در اختيارش مي گذارد وبه اومي گويد فلان روز دربغداد كنارپل فرات كه بازار برده فروشان است حاضر ميشوي كنيزي را مي بيني كه دراختيار برده فروشي به نام يزيد نخاس است خيلي باعفت است نميگذارد كسي دست به او بزند وراضي نميشود به هركسي فروخته شود برده فروش ميگويد چرا راضي نمي شوي مجبورم ترا بفروشم ميگويد صبر كن مشتري منهم ميرسد جلو ميروي اين نامه را باوميدهي خواهي ديد كه نامه را مي بوسد وميگريد وبمالكش ميگويد مرا بصاحب اين نامه بفروش والا خود كشي ميكنم اورا با اين مبلغ خريداري ميكني مي اوري بشربن سليمان طبق دستور به بغداد ميرود وكنيز را با آن مشخصات ميبيند وخريداري ميكند بسامرا ميآورد

بشر بن سليمان ميگويد پس از آنكه طبق دستور مولايم كنار جسر بغداد حاضر وبا آن مشخصات خانم را شتاختم نامه امامم را به او دادم نامه را ديد وآنرا بوسيد روي چشمش گذاشت به مالك خود گفت مرا به اين آقا بفروش به خدا قسم اگر مرا به اونفروشي بكسي ديگر راضي نمي شوم بعد از چانه زدن به همان مبلغ كه امامم داده بود راضي شد كنيزرا گرفتم به خانه اي كه در بغداد داشتم آوردم بعد از او پرسيدم تو صاحب نامه را از كجا ديده وشناخته بودي كه نامه اشرا بوسيدي وگريه كردي گفت چرا معرفت شما به اولياءخدا ضعيف است من نرگس دختر يشوعا پسر قيصر پادشاه روم هستم از دودمان شمعون الصفا وصي حضرت عيسي داستان عجيبم را به تو ميگويم تا اولياءخدارا بشناسي جدم قيصر خواست مرا به پسر عمويم تزويج كند تختي مرصع به جواهر آراست تمامي روء ساي مذهب وارتش وبزر گان شهر را جمع نمود جشني با شكوه ترتيب داد وقتيكه خواستند خطبه عقدرا بخوانند سرود خوانان سرود خودرا شروع كردند اسقف اعظم وكشيشان همراه ناي ومزامير كتاب مقدس را بدست گرفتند در اين حال كه گرما گرم اجراي مراسم بودند طوفاني وزيدن گرفت وبساطهارابهم زد تخت دامادرا سرنگون كرد داماد رابزمين انداخت حالت عجيبي به وجود آورد كشيشان وروءسا وحشت زده اناجيل را كنار گذاشتند وبه قيصر گفتند مارا از اجراي اين مراسم معاف دار كه دلالت ميكند بزودي دين مسيح باطل ومضمحل گردد جدم قيصر خجل شد كه ديد اين همه نحوست ظاهر شد جمعيت متلاشي شد ند وهمه كنار رفتند وچند روز بعد جدم قيصر اين مراسم را براي برادر ديگر داماد ترتيب داد مانند اول خيلي باشكوه وباز طوفان به وجود آمد واوضاع را بهم ريخت وهمه دانستند كه اين ازدواج نحوست دارد وخلاف تقدير خداوند متعال است وندانستند كه تقديري توام با سعادت است غم و غصه وناراحتي همه خوانواده را فرا گرفت منهم بسيار غمنده شدم به گوشه اي نشستم واز تقدير خودم بي خبر بودم در اين اوضاع كه ناراحت بودم يكشب خواب ديدم حضرت مسيح وحواريون او ظاهر شدند همان جاي اول جشني باشكوه ترتيب دادند وتختي مرتفع جاي تخت اول گذاشتند در اين حال سرو صدا پيچيد كه حضرت خاتم الانبياء محمد ص ووصيش علي ابن ابيطالب وجمعي از سادات وفرزندان او تشريف مي آورند مشاهده نمودم كه حضرت مسيح به استقبال پيغمبر اكرم رفتند يكديگر را بغل گرفتند وبوسيدند وحضرت رسول اكرم به حضرت مسيح فرمودند آمده ام كه دختر وصي توشمعون را براي پسر خودم امام حسن كه اورا در عالم به من نشان داد خواست گاري كنم پس حضرت مسيح به شمعون الصفا فرمود سعادت دوعالم به تو روكرد رحم خودت را به رحم آل محمد پيوند كن شمعون گفت به چشم قبول كردم دراين موقع حضرت رسول وحضرت مسيح خطبه عقد را انشا كردند باشوق وشعف جشن گرفتند ومن از خواب بيدار شدم اين منظره از نظرم محو شد واحساس كردم كه چقدر محبت فرزند آن اقائي كه نامه اش را بمن دادي در دلم جا گرفته ترسيدم خوابم را براي جدم نقل كنم اين راز را درسينه ام پنهان داشتم وهر روز آتش عشق آن بزر گوار درسينه ام شعله ميزد لاغر شدم جدم اين همه دكتر بالاي سرم آورد نتيجه نبخشيد دردي است غير قابل علاج يكروز جدم كه بسيار بمن علاقه داشت گفت دخترم اين همه دكتر بالاي سرت آوردم دردت معالجه نشد چكنم خودت به گو راه علاج آن چيست گفتم پدر جان راه علاج رابروي خود بسته ميبينم فكر ميكنم اين اسراي مسلمان كه در زندان تو هستند قدري به آنها محبت كني ازرنج وشكنجه آنها به كاهي شايد حضرت مسيح مرا شفا دهد پدرم شكنجه آنهارا تخفيف ومنهم قدري راحتي از خود نشان دادم ولي در عشق ومحبت آن بزرگوار مي سوختم تا اين كه يك شب ملكه بهشت حضرت زهرا وحضرت مريم را در خواب ديدم كه به ديدارم آمدند چقدر با جلال وشكوه حوريه هاي بهشت همراه آنها حضرت مريم جلو من آمد وگفت اين خانم كه اين همه با شكوه .جلال است ملكه بهشت حضرت زهرا مادر شوهرت ميباشد حاجت خودت را از اوبخواه من جلو رفتم دست بدامن ايشان زدم گريستم وعرضكردم ازروزي كه پدر بزرگوارت مرا به فرزندت عقد بسته درآتش عشق فرزندت ميسوزم يكروز نشد كه بديدار من بيايد وآبي روي اين آتش بريزد خانم فرمودند چگونه فرزدم به ملاقات تو بيايد كه هنوز به دين ترسايي كه شرك است بااينكه مي بيني خانمت حضرت مريم اين دين را باطل ميداند مسلمان شو تا هرشب بعد از اين فرزندم را به ديدار تو بفرستم من بدست خانمم حضرت زهرا مسلمان شدم وايشان فرمودند بعد از اين هرشبي فرزندم را به ملاقات تو ميفرستم تا اين كه در ظاهر هم با يكديگر ازدواج كنيد واز آن شب تا امروز شبي نگذشته جز اين كه به ديدار من مي آيد بعد آن بزر گوار شوهرم در يكي از آن شبها بمن فرمود فردا بين پدرت ومسلمانان جنگي واقع ميشود پدرت هم با جمعي از كنيزان در آن جنگ شركت ميكند آن جا كه كنيزان پدرت در كجاوه مي نشينند به جبهه بروند تو با لباس مبدل ناشناخته در كجاوه كنيزان بنشين كسي متوجه تو نمي شود در اين موقع وسط راه نزديك جبهه جمعي از لشكريان اسلام بشما برمي خورند شمارا اسير ميكنند به بغداد مي برند وكنار جسر بغداد به فروش ميگدارند در اين حال نامه پدرم همراه قاصد به تو ميرسدترا خريداري ميكند وهمراه مسلماني كه نامه به تو ميدهد بسامرا مي آئي وما آنجا در سامرا با يكديگر از دواج مي كنيم وديدي چنان شد كه گفته بودند ومن اكنون در اختيار توهستم با هم بسامرا ميرويم

بشر ابن سليمان گفت من اورا به سا مرا بردم تحويل مولايم امام هادي دادم وقتي چشم مولايم به او افتاد فرمود چگونه ديدي عزت دين اسلام وذلت نصرانيت را عرض كردم مولايم بهتر ميداند وبعد به اوفرمود كدام يك از اين دو بشارترا بيشتر دوست داري عروس من باشي كه شوهرت فرزند من همان آقائي است كه رسول خدا به تو نشان داد وتو از اوصاحب فرزندي مي شوي كه مالك شرق وغرب عالم ميشود ويا اين كه دوهزار اشرفي به تو بدهم آزاد باشي عرض كردم عزت دنيا وآخرت را ميخواهم بعد امام هادي ع اورا تحويل خواهرش اش حكيمه خانم داد به اوفرمود اين همان خانمي است كه گفتم مادر حجت خدا است اورا بخانه ات ببر سنتهاي اسلاميرا باو بياموز كه همسر فرزندم امام حسن ومادر حجت خدا خواهد بود بعد حكيمه خاتون مي گويد روزي به خانه برادرم امام هادي رفتم به من گفت خواهر جان حجره زفاف نرجس خانم را آماده كن واورا به فزرندم ابو محمد دست بدست كن كه او مادر حجت خدا خواهد بود اين بود داستان عظيم نرجس خاتون مادر امام زمان ملكه بهشت كه فردا در قيام امام زمان مليونها مسلمان ومسيحي مستضعف به شفاعت او داخل زندگي بهشتي خواهند شد مشاهده كرديد كه تمام كار هاي مربوط به امام زمام در وضعيت اخرتي وغايبانه انجام گرفته عقد مادر به وسيله حضرت خاتم وحضرت مسيح عروسي وزفاف وولادت امام زمان همه وهمه غايبا نه انجام گرفته چنانكه حضرت امام جواد به حضرت عبد العظيم حسني در تعريف امام زمان فرمودند هو الذي يغيب شخصه ويغيب ولادته ويقسم ميراثه وهو حي شخص او وولادتش غايبانه واقع ميشود وبعنوان اين كه امام حسن عسكري وارث ندارد ديگران ارثش را ميبرند

چطور خليفه عباسي با آن همه جاسوسها ميتواند بر اين اسرار اطلاع پيدا كند امام زمان را بشناسد واورا به قتل برساند هر چه بيشتر دقت كردند كمتر فهميدند عاقبت به فكر اين افتادند كه اصول را ازبين ببرند تا چنين فرزندي كه دنيارا پر ازعدل وداد ميكند پيدا نشود به فكر اين افتادند كه امام هادي ع السلام كه حدود سي سال در سامرا تحت نظر داشتند شهيد كنند تا چنين فرزندي به دنيا نيايد اورا شهيد كردند ا مام حسن ع هم كه اواخر عمر امام هادي ع به امامت شهرت يافت شهيد كردند در زماماني براي امام يازدهم ع تصميم گرفتند كه ازدواج وولادت امام واقع شده بود كجا شياطين با مكر وسياست خود مي توانند خدارا در اراده خود متوقف كنند ومكرو ومكر الله والله خير الماكرين مشاهده ميكنيد كه بعد از شهادت امام هادي طولي نكشيد كه امام حسن عسكري ع را شهيد كر دند اين شتابزدگيها همه براي جلوگيري از ولادت امام زمان ع بود ندانستند كه پيش از نقشه هاي آنها نقشه خدا اجرا شده وآن حجت خدا به دنيا آمده اصلا وظاهرا نتوانستند ازدواج مادر امام زمان را باامام يازدهم كشف كنند چه برسد كه از فرزند اومطلع شوند اين بود داستان ائمه اطهار در آيه نور كه خداوند با جمله يهدي الله لنوره من يشاء در آخر آيه ميفرمايد كسي ميتواند معتقد به امام زمان شود كه من به او توفيق ايمان بدهم ايمان به امام زمان همراه ايمان به خداوند متعال قابل وقوع است زيرا هردو غيبند وغايبند وايمان به غيب توفيق الاهي لازم دارد والسلام علي من اتبع الهدي محمد علي صالح غفاري

16 /1 /1383